

امپراطوری او از من پذیرائی شده است و مطمئن بود که تمام حکام و صاحب‌منصبان احترامات لازم را آنچه که شایسته مقام من بود در باره من بعمل آورده‌اند. من در جواب گفتم :

اعلیحضرتا ، بر طبق اوامر ملوکانه در هر جا برای من عید بود و در همه جا جشن گرفته بودند .

امپراطور از سرعت مسافرت من در تعجب بود که من چگونه این همه راه را در این مدت قلیل پیموده‌ام ، مخصوصاً وقتی که مطلع شد من دو طفل نیز همراه دارم. بعد امپراطور گفت امیدوارم چندی در اینجا توقف خواهید نمود. در جواب گفتم بر حسب امر امپراطور چندی متوقف خواهم بود تا اینکه سفیر ایران برسد، و اینکه این مسافرت پر رنج و زحمت را قبول نموده تا اینجا آمده‌ام برای اینست که در این موقع بتوانم خدمات خود را برای امپراطور یا تمام رسانم ، ولی مسافرت اعلیحضرت به کنگره وینه و نرسیدن سفیر ایران زحمات مرا بهتر میدهد، در این صورت پس از کمی توقف و استراحت ناچار باید عازم انگلستان شوم .

امپراطور در جواب گفت: - هیچ کس با اندازه من از حضور شما در این شهر خوشوقت نمیباشد، و اطمینان داد که غیبت امپراطور بیش از یکماه و نیم طول نخواهد کشید ، بعد با کمال نزاکت و خوشروئی اشاره نمود که توقف کنم.

پس از آن امپراطور از مسافرت خود که بلندن نموده بود صحبت کرد و از پذیرائیها و احتراماتی که از طرف نایب‌السلطنه و وزراء انگلستان و مردم در باره او شده بود شرح داد .

امپراطور مکرر از ایران حرف زد و خواست که من جریبان مذاکرات صلح را برای او تعریف کنم، من نیز بطور خلاصه آنچه که گذشته بود شرح دادم و در ضمن اشاره نمودم که ایرانیها بگذشت‌های اعلیحضرت امپراطور خیلی امیدواری دارند. امپراطور در جواب گفت : شما با اخلاق من خوب آشنا میباشید، شما اطمینان میدهم که ایرانیها از امیدهای خودشان مأیوس نخواهند شد!... باز دیگر دست مرا فشار داد و تا نزدیک در مرا مشایعت نمود، دوباره دست مرا فشار داده گفت بزودی مجدداً شما را ملاقات خواهم نمود .

وقتی که وارد اطاق انتظار شدم و الهول، کانیک و کامبل^(۱) معطل بودند، طولی نکشید که امپراطور از اطاق خود بیرون آمد و با آنها بزبان انگلیسی شروع بحرف زدن نمود. من پیشرفته یکایک را معرفی نمودم، امپراطور از قشون انگلیس تمجید زیاد نموده گفت قشون انگلیس بهترین قشون های دنیا میباشد که من تا حال دیده‌ام، در صورتیکه میدانم بهترین آنها فعلاً در اسپانیا میباشند.

در ۳۱ ماه اوت بدیدن گنت فسرود رفتم که مرا با بهترین وضعی پذیرفت و نشان الکساندر نویسکی را از طرف امپراطور بمن اعطا کرد، بعلاوه یک انقید دان دانه نشان با برلین با عکس امپراطور بمن هدیه نمود و گفت: اعلیحضرت امپراطور اینها را پس از ملاقات خود با شما امر داده است حاضر کنند.

پس از تعارفات رسمی داخل در موضوع ایران شدیم، من موقع پیدا کرده استرداد ایالات قزوین و طالش را یادآوری نمودم. بعد از مذاکرات زیاد و نشان دادن نقشه ها و غیره من تاحدی رضایت حاصل نمودم که اگر دولت (انگلستان) بمن اجازه دهند من نظریات پادشاه ایران را تأمین نموده مقصود او را انجام خواهم داد و این کار برای من منتهای سعادت بود چونکه من هرگز نمیتوانم آن اعتماد و اطمینان سرشاری را که پادشاه ایران نسبت بمن داشته و دارد فراموش کنم.^(۲)

در ۱۳ ژانویه ۱۸۱۵ خلیفه آرامنه آمده بمن تبریک سال نو گفت و در ضمن از همت خود برای مصونیت و حفاظتی که من برای آرامنه در ایران تحصیل نموده بودم از من تشکر نمود.^(۳)

در دهم اپریل ۱۸۱۵ میرزا ابوالحسن خان سفیر فوق العاده ایران وارد پترزبورگ شد و پس از مشورت با من مصمم شد بانگلستان برود.

این بود قسمتی از یادداشتهای خود سرگور اوذلی، متأسفانه حرکت ناپلئون از االب تمام نقشه‌ها را برهم زد و اوضاع اروپا را مجدداً پریشان نمود. در این هنگام

(۱) از همراهان سرگور اوذلی بودند.

(۲) یادداشتهای سرگور اوذلی (صفحه ۲۵۶)

(۳) یادداشتهای سرگور اوذلی (صفحه ۲۱۳)

باز ایران اهمیتی پیدا کرد. سرگوراوزلی برای اینکه مجدداً از ایران تحسبب نموده باشد د کتر کامبل را بدر بار ایران فرستاد و یک کاغذ هم به عباس میرزا نایب السلطنه نوشته در آن خیلی سعی بکار برد شاید خیال نایب السلطنه را راحت کند و کوشش نمودار وحشت حرکت مجدد ناپلئون بکاهد، در ضمن جداً تقاضا نمود نمایندگان فرانسه را بهیچ وجه با ایران راه ندهد. پس در چهاردهم ماه جون ۱۸۱۵ از امپراطور مرخصی گرفته عازم انگلستان گردید. (۱)

پیدا بود که پس از معاهده ایران و روس انگلیسها هم در مواد و شرایط عهدنامه ای که با ایران داشتند میخواستند تغییرات بدهند. البته خود سرگوراوزلی که عاقد عهد نامه ۱۴ مارس ۱۸۱۲ بود ممکن نبود این تغییرات را بخواهد، بلکه او ناچار بود از ایران خارج شود تا دیگری آمده تغییراتی که لازم بود بدهد. بنابراین سرگوراوزلی با اتفاق موریر در اوایل ماه می ۱۸۱۴ از تهران خارج شدند و در ۱۸ ماه می به تبریز رسیدند؛ پس از یک هفته توقف با اعزاز و اکرام تمام از طرف کارگذاران دولت ایران عازم سرحد روس شدند.

موریر در سرحد ایران متوقف بود تا اعضاء سفارت که همراه سرگوراوزلی تا تفریس رفته بودند مراجعت کردند و در ۲۱ جولای ۱۸۱۴ از سرحد بطرف تبریز حرکت نمود. در راه خبر رسید که وزیر مختار جدید انگلستان وارد سرحد ایران میشود و در ۱۴ اوت ۱۸۱۴ مستر الیس (۲) وزیر مختار جدید وارد شد. در ابتدای ورود چون آب و هوای ایران به مزاج او سازگار نبود بیمار گردید و مجبور بودند چندی توقف کنند تا بهبودی حاصل کند همینکه حال مستر الیس بهتر شد بطرف تبریز حرکت کردند ولی عده بیماران در میان همراهان وزیر مختار جدید دو باز دیاد گذاشت. وقتی که به تبریز رسیدند از سی نفر سوار هندی که جزء اسکورت وزیر مختار بودند فقط دو نفر سوار سلامت مانده باقی همه ناخوش شده بودند در تبریز هم یکی از صاحب منصبان جوان انگلیسی در گذشت.

(۱) یادداشتهای سرگوراوزلی (مفحه ۲۱۵)

(2) Mr. Ellis

وزیر مختار پس از ورود به تبریز از نایب‌السلطنه عباس میرزا دیدن نمود ، نایب‌السلطنه او را با احترام تمام پذیرفته چندی در تبریز متوقف بودند ، سپس عازم طهران شدند .

مستر هنری ایس و موریر که در این هنگام سمت وزیر مختاری دولت انگلستان را داشت پس از ورود بطهران میرزا محمد شفیع صدراعظم ایران را دیدن نموده تغییر بعضی از فصول عهدنامه‌ای که توسط سرگوراوزلی بین دولتین ایران و انگلیس منعقد شده بود تقاضا نمودند. مستر ایس از جانب پادشاه انگلستان حامل مراسم‌نامه ای بود که این تغییرات در آن ذکر شده بود. فصول عمده که در نظر بود تغییراتی از آنها داده شود یکی ایجاد قوای بحری برای دولت ایران بود در بحر خزر ، دیگری در باب مشاق و معلم نظامی بود که در معاهده ۱۸۱۲ مخصوصاً قید شده بود دولت انگلیس يك عده صاحب منصبان نظامی برای تعلیم قشون ایران در اختیار دولت ایران بگذارد تا يك عده پنجاه هزار نفری قشون برای دولت ایران تشکیل دهند. موضوع دیگری که تغییر آنرا لازم میدانستند ماده بود که مربوط بود به دادن دویست هزار تومان در سال بدولت ایران ، یا دادن يك عده قوای نظامی بمساعدت ایران ؛ ای موقعی که ایران مورد مهاجمه دولت مهاجم واقع گردد ؛ در این باب نیز تغییراتی دادند که با مراجعه بماده دوم و سوم معاهده سال ۱۸۱۲ و ماده چهارم معاهده ۱۸۱۴ اختلاف آن معلوم خواهد گردید .

در معاهده‌ای که بنمایندگی سرگوراوزلی بسته شده بود دادن يك عده کافی قشون برای مساعدت به ایران یا عوض آن سالیانه دویست هزار تومان وجه نقد ، هیچ شرط و قیدی نداشت ، (رجوع شود بماده دوم و سوم معاهده) اما در این معاهده يك شرط و قیدی قائل شدند که موضوع را بکلی خنثی کرد ؛ چنانچه در آخر ماده چهارم معاهده ۱۸۱۴ این عبارت علاوه شده است :

هر گاه دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نمود و در نزاع و جنگ سبقت یا طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نمایند ، امداد مذکور از جانب دولت انگلیس بهیچوجه داده نخواهد شد ، الخ ،

معلوم نیست برای اولیای امور ایران در این تاریخ چه پیش آمدی نموده است که راضی به تغییر مواد عهدنامه سرگوراوزلی شده اند هیچ دلیلی در بین نیست حتی در جایی هم دیده نشد چه باعث شده است که این مواد را حاضر شده اند تغییر بدهند .

مرحوم اعتمادالسلطنه که دقیق تر از سایر مورخین دوره قاجاریه است، جزء وقایع سال ۱۲۲۹ مینگارد :

«هم در این سال هانری الیس سفیر انگلیس با عهدنامه‌ای که سرگوراوزلی سفیر سابق انگلیس بلندن برده بوده بند بار دولت علیه آمد، بعد از تغییر یکدو فصل از فصول، عهدنامه مزبور امضاء شد و صورت آن عهدنامه بقرار ذیل است و پس از اتمام عهدنامه مستر هانری الیس سفیر انگلیس بمراحم شاهانه مستظهر گردیده معاودت نمود.»

موریر نیز که تمام مطالب را بدقت در سفرنامه‌های خود ضبط نموده است در این باب هیچ توضیحی نمیدهد، فقط در دوسطر اشاره میکند که:

« بعد از ورود بطهران معاهده سال ۱۸۱۴ بتوسط من و مستر هنری الیس با دولت ایران بسته شده و مستر الیس با مستر ویلوک منشی خود مراجعت بلندن نمودند.»^(۱)

ولی موضوع اصلی روشن است و آن رفع خطر ناپلئون از هندوستان بوده . دولت روس نیز در این تاریخ یکی از طرفداران جدی دولت انگلستان بشمار میرفت که متفقاً بر علیه ناپلئون صف آرائی نموده بودند . يك دليل ديگر هم ضعیف نمودن خود ایران بوده که در آتیه نتواند اسباب زحمت در سرحدات هندوستان فراهم آورد چه پیدا بود که دولت ایران دست از افغانستان برداشته و آنجا را جزء ممالک شاهنشاهی ایران میدانست و اگر در این سنوات اخیر توجیهی بآن طرف نشده بود بواسطه گرفتاری جنگهای روسیه بوده و اگر فراغت حاصل میشد طبیعی بود که قوای ایران برای مطیع نمودن امراء سرکش افغانستان اعزام میشد ، چنانکه سوانح بعدی این

مسئله را ثابت نمود که بموقع خود خواهد آمد .

دولت ایران منافع ملی خود را در این قسمت از قلمرو خود خوب تمیز داده بود و در تمام این مدت هر وقت که موضوع معاهده با انگلستان در میان بود مخصوصاً اولیای دولت ایران مصر بودند که این جمله جزء شرایط عهد نامه گنجانده شود .

«هر گاه دولت ایران با افغانستان نزاع و اختلاف داشته باشد دولت انگلیس را در آن میان کاری نباشد .»

همین طور هم عمل میشده و در هر يك از این عهدنامه‌ها که با دولت انگلیس بسته شده است این عبارت در آن قید گردیده .

هر گاه قضایائی که در سال ۱۸۱۵ پیش آمد در سال ۱۸۱۴ پیش آمده بود بدون تردید انگلیسها تا این حد هم حاضر نمیشدند با دولت ایران کنار بیایند ، ولی در این تاریخ چنانکه بعد اشاره خواهد شد مقدرات اروپا معلوم نبوده و هنوز هم خطر ناپلئون رفع نگردیده بود و ممکن بود جنگهای اروپا به نفع انگلیسها تمام نشود، این بود که در این تاریخ نیز بدوستی ایران يك قدر و قیمتی میگذاشتند و نمیخواستند بکلی چشم از همراهی آن بپوشند .

این است سواد آن عهدنامه که بنمایند گی مستر موریر و مستر هنری الیس در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ (مطابق ۱۲ ذی حجة الحرام ۱۲۲۹ هجری) با دولت ایران بسته شد .

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و

انگلیس برنگار شده (۱)

الحمد لله الوافی الكافی ، اما بعد ، این خجسته اوراق دسته گلی است که از

گلزار بی خار وفاق رسته و بدست اتفاق و کلاء حضرتین سنتین بهمین رسم عهدنامه مفصل بر طبق صدق خلود پیوسته میگردد؛ چون قبل از آنکه عالیجاه زبده السفرای، سر هر فرد جونس بارونت، از جانب دولت بهیه انگریز جهت تمهید مقدمات یکجہتی دولتین علیتین وارد دربار سپہر اقتدار شہریازی شده بود عهدنامه مجملی فیما بین و کلاء دولت علیہ ایران، جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابہ و حاجی محمد خان مستوفی الممالک باوصافہ با مشارالیه کہ و کیل و سفیر دولت بہیہ انگریز بود بشروط چند کہ تبیین آن بعدنامہ مفصل رجوع شدہ مرقوم گردیدہ بود و عہد نامہ مزبورہ علی شرایطہ تصدیق و امضای دولت بہیہ - انگلترہ مصدق و ممضی آمد، بعد کہ عالیجاه سرگوراوزلی بارونت بالقابہ، ایلچی بزرگ دولت مزبورہ برای اتمام عہود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام در گاہ خلائق پناہ پادشاهی گردید، از جانب فرخندہ دولت، و کیل و کیل درجاب یکجہتی بود و و کلائی این ہمایون حضرت قاهرہ، بصلاح و صوابدید مشارالیه عہدنامہ مفصلہ مشتملہ بر عہود و شروط معینہ مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکہ عہدنامہ یکجہتی واتحاد مزبور منظور دولت بہیہ انگلترہ گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجہتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانستہ، عالیجاه هنری الیس را روانہ و در طی نامہ دوستانہ خواہشمند تغییرات مزبور گردید، لہذا جناب صدر معزی الیہ و نایب الوزارہ میرزا بزرگ قائم مقام و معتمد الیہ میرزا عبدالوہاب منشی الممالک و کلاء دولت علیہ ایران، با عالیجاه مستر موریه بالقابہ ایلچی جدید دولت بہیہ انگلترہ و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عہود کردہ، مقاصد معاہدہ میمونہ ازقراری است کہ بعد از تغییرات مزبورہ در فصول یازدہ گانہ لاحقہ شرح دادہ خواهد شد.

فصل اول - اولیای دولت علیہ ایران بر خود لازم داشتند کہ از تاریخ این عہد نامہ فیروز، هر عہد و شرطی کہ بہر یک از دولتہای فرنگ کہ با دولت بہیہ انگلترہ در حالت نزاع و دشمنی باشد بستہ اند باطل و ساقط دانند و لشکر فرنگیان را از حدود متعلقہ بخاک ایران راہ عبور بسمت ہندوستان و طرف بنادر ہند ندهند،

واحدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیبه انگلتره در سراسر نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند، خواه از راه تخویف و تهدید، خواه از روی وفق و مدارا.

فصل دوم - چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته‌اند، امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هر گونه تفسیر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یکجہنی و یگانگی در میان افزون و پیوند موافقت و موافقت میان این دو پادشاه جمجاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد برقرار و استوار باشد. پادشاه و الاجاء انگریز قرارداد نمایند که بر سر امور داخله ایران، فیما بین شاهزادگان یا امرای سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیبه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه ایران را بآن دولت بهیبه بدهند که باز آن کومک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیبه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت ایران نخواهند کرد.

فصل سوم - مقصود کلی از این عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند، بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند.

این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهر يك از دولتی ایران و روس از قرار است که

باطلاع و کلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این معین و مشخص گردد .

فصل چهارم - چون در يك فصل از فصول عهد نامه مجمله که فیما بین دولتین علیتین بسته شده قرار داد چنین است که اگر ظایفه‌ای از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند ، فرمائشهای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعهوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس ، بلغی وجه نقد که قدر آن در عهد نامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد ، الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دو بیست هزار تومان سالیانه باشد ، و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با ظایفه‌ای از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد ، چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بدانند که در خدمات مرجوعه صرف میشود .

فصل پنجم - هر گاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند ، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند .

فصل ششم - اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشد نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند ، پادشاه و الاجاد انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیما بین دولت علیه ایران و آن ظایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد ، پادشاه ذیجاء انگلستان بطریقی که هر قوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکمک ایران مأمور کند ، یا آنکه دو بیست هزار تومان هتدره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کازسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آنظایفه باشد و اولیای دولت

علیه ایران صلح نمایند مضایقه نشود .

فصل هفتم - چون قرار داد مملکت ایران این است که موجب قشون

شش ماه بشش ماه داده میشود ، قرارداد تنخواهیکه بعوض عساکر از دولت بیه انگریز داده میشود این شد که تنخواه مزبور را ایلچی آندولت بیه هر چه ممکن شود زودتر و بیشتر مهم سازی نمایند .

فصل هشتم - هر گاه طایفه افغانه را با دولت بیه انگریز نزاع و جدالی

باشد ، اولیای دولت علیه ایران از اینطرف لشکر تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت بیه انگریز امداد و اعانت نمایند ووجه اخراجات آنرا از دولت بیه انگریز بگیرند . از قراریکه اولیای دولتین قطع و فصل نمایند .

فصل نهم - اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق

افتد اولیای دولت بیه انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواش طرفین واسطه صلح گردند .

فصل دهم - اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود

و فرار بولایت انگریز نماید، بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبور اشاره از امنای دولت ایران درباره او بجا کم آن حدود برسد ، آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته .

فصل یازدهم - اگر در بحرالعجم دولت علیه ایران را امدادی ضروری

شود از دولت بیه انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آنرا موافق بر آورد آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگر گاهها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکند . (خاتمه)

ما که و کلای حضرتین علیتین میباشیم این عهد نامه مفصله را که سابقاً

فیمابین و کلای دولتین علیتین بفصول دوازده گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجبهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین انساب مینمود در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم . بتاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دویت و بیست و نه هجری مصطفوی ، علی هاجرها السلام والتحیه، تحریراً فی دارالخلافة طهران صانها اله تعالی عن طوارق الحدیثان والسلام والاكرام .

فصل دهم

اوضاع اروپا در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۱۴-۱۸۱۵

وقایع سیاسی ایران در این اوقات تا حدی مربوط باوضاع سیاسی اروپا است که مصادف با سنوات اخیر امپراطوری ناپلئون میباشد، چه ظهور ناپلئون و خطر او در قاره اروپا و دست اندازیهای او بممالک شرقی مدعیان او را بدست و پا انداخت که بکوشند تا در این ممالک رخنه کنند و حکومتهای آنها را بهر وسیله شده در دست خود داشته باشند، این بدبختی برای ایران هم روی داد و خواهی نخواهی این مملکت نیز بدایره سیاست بین‌المللی کشیده شد و از آن‌دوژی که در این‌دام افتاد دیگر رهائی پیدا نکرد و دنباله آن تا امروز هم کشیده شده است.

اینک برای روشن شدن مقصود لازم است که وقایع و پیش‌آمدهای سنوات اخیر امپراطوری ناپلئون را که رابطه بخصوصی با اوضاع و پیش‌آمدهای سیاسی ایران داشته فقط برای روشن شدن ذهن خواننده مختصراً شرح دهد.

مراجعت ناپلئون از مسکو و زوال قشونهای معظم او در سرما و یخ‌بندان اراضی وسیع روسیه اولین آثار افول ستاره بخت و اقبال ناپلئون بشمار میرفت و هر روزی که از این واقعه میگذشت و پیش‌آمدهائی که روی میداد برای ناپلئون محسوس بود که تمام دول اروپا حاضر میشوند علیه او قیام کنند و روزهای بسیار بد و خطرناکی را برای امپراطور خود در آتیه نزدیکی مشاهده مینمود.

ناپلئون از مسکو مراجعت نموده و در اواخر سال ۱۸۱۲ وارد پاریس گردید و باقیمانده قشون معظم خود را که برای جنگ روسها برده بود در سرمای سخت زمستان روسیه بدست قضا و قدر سپرده از رنج و عذاب و شکنجه روحی این مسافرت خود را خلاص نمود.

در اوایل بهار سال ۱۸۱۳ با اشخاص صاحب فکر فرانسه مجلس مشاوره‌ای تشکیل داد و در این مجلس **تالیران** معروف، **کامباسر**^(۱) رئیس مجلس ستاوعده‌ای از صاحب‌منصبان مطلع و رؤسای خانواده خود و جمعی دیگر حضور داشتند. موضوع مذاکرات این مجلس آن بود که با اوضاع فعلی فرانسه و قیام دول اروپا آیا صلاح نیست که خواهان صلح باشند یا اینکه اگر مصلحت بینند جنگ را ادامه دهند؟ در این مجلس مذاکرات زیاد شد. **تالیران** و **کامباسر** با صلح موافق بودند ولی **دوک دفلترا**^(۲) با این رأی مخالفت نمود و اظهار کرد هر گاه يك دولت كوچك هم از خاك فعلی فرانسه مجزا شود برای فرانسه و امپراطور آن و هن آور است. از آنجائیكه این عقیده موافق میل ناپلئون بود مورد توجه او واقع گردید و قرار شد جنگ را تعقیب کنند.

ناپلئون با جدیت زیاد و با سرعتی که خیلی بمعجزه شبیه بود توانست سیصد هزار نفر قشون دیگر آماده کند و ملکه را به نیابت سلطنت معین نموده خود فرماندهی قشون جدید را بعهده گرفت.

در این موقع آلمانیها با روسها متحد شدند. اطریش نیز محرمانه بطرف آنها متمایل بود و داشت انتظار میکشید که موقع مناسب بدست آورده و نیت باطنی خود را علنی کند و بدشمنان ناپلئون ملحق گردد، باین امید که شاید بتواند لکه شکست‌های گذشته را از دامن ملت خود پاک نماید.

از طرفی هنوز عده‌ای از شاهزادگان جزء اتحادین^(۳) نسبت به ناپلئون وفادار

(1) Cambacera .

(2) Duc de Felter .

(۳) اتحادیه رن (Rhin) در سال ۱۶۵۸ با دست مازارین (Mazarin) وزیر

بقیه در صفحه بعد

بودند ولی تجهیزا تروس و آلمان داشت افکار عمومی آنها و اروپا را متزلزل مینمود، مخصوصاً حرکت آنها بطرف فرانسه و رسیدن ایشان بکنار رود الب^(۱) بمخالفین ناپلئون جرئت میداد و احساسات آنها را تحریک مینمود که علیه ناپلئون قیام کنند، قشونهای ساخلوئی فرانسه که در اطراف بالتیک و بین برلن و هامبورگ بودند همه بطرف شهر هامبورگ عقب نشینی کردند. خبر حمله های قشون روس همه جا را پراپ کرده بود، بنابراین در ۱۲ مارس ۱۸۱۳ حکم عقب نشینی قشونهای فرانسه صادر گردید و همه آنها در هامبورگ جمع شدند؛ از آنجا نیز ناچار بودند عقب نشینی کنند ولی چون پول و آذوقه نداشتند مجبور بودند صندوق های در آمد بلدیة شهر را خالی نموده و جوه آنها برای مخارج خود همراه بردارند. متعاقب حرکت قشون از هامبورگ روسها بایک عده قلیلی آنجا و اطراف آنرا اشغال نمودند و آنچه که متعلق بفرانسه بود همه را تصاحب کردند، از آنطرف ناپلئون با قشون جدیدی که تهیه نموده بود در ۱۵ آوریل ۱۸۱۳ از پاریس حرکت نمود. تا آخر ماه می قشون فرانسه تمام قشونهای متحدین را از هامبورگ و اطراف آن بیرون کرد و برای این بیوفائی و راه دادن بقشون متحدین چهل و هشت میلیون فرانک برای شهر هامبورگ جریمه جنگی تعیین گردید و برای سایر شهرها نیز هر یک بفرخور استعدادشان مجازات تعیین شد و اقدامات خیلی شدیدی نسبت به سکنه شمال آلمان اعمال نمود که در تاریخ بی نظیر است. (۲)

شکست قشون آلمان در لوتزن (۳) در ماه می ۱۸۱۳ و شکست قشون روس در

بقیه از صفحه قبل

لوتنی چهاردهم بر ضد اطریش و امپراطور آن تشکیل گردید. اعضای تشکیل دهنده آن پادشاهان سوئد و دانمارک، دوک ایالت باویر (Duc de Baviere) از ایالات آلمان و عده از شاهزادگان و رجال ایالات آلمان بودند.

(1) Elbe .

(۲) در این تاریخ تمام مهمات جنگی مخارج قشون متحدین را انگلیسها میدادند .

(تاریخ ایسون جلد ۱۷ - صفحه ۵۷)

(3) Lutzen

بو تزن^(۱) در بیست و یک می ۱۸۱۳ مجدداً دول اروپای مرکزی را به وحشت انداخت، بالاخره دولت اطریش واسطه متار که جنگ شد و ناپلئون نیز قبول نمود و این متار که تا اواسط اوت ۱۸۱۳ ادامه پیدا کرد و بنام متار که جنگ پلس ویتز^(۲) معروف گردید .

همینکه متار که اعلان شد متحدین دول مرکزی از فشار ناپلئون تا حدی خلاص گردیدند ، باز این متار که اسباب وحشت انگلیس ها را فراهم آورده و به تکرار افتادند و نماینده زبردست خود را به محل میدان جنگ روس و آلمان رسانیده با وعده های صریح و کمکنهای مالی و مهمات بیحد و حساب آنها را مجدداً دل گرم و حاضر بمبارزه نمودند . در چهارده ماه جون ۱۸۱۳ معاهده تازه ای بین انگلیس ، آلمان و روس برای ادامه جنگ با فرانسه منعقد شد که بعد نامه را یختباخ^(۳) معروف گردید . در حقیقت این معاهده اساس محکم اتحاد این دول قرار گرفت و وسیله سقوط ناپلئون را فراهم نمود . در این معاهده انگلیسها بطور وافر و فوق العاده زیاد پول خرج کردند ، به دولت روس و پروس هر دو مساعدت های مالی بی حساب نمودند و مهمات بی اندازه دادند ، باز از نو آلمانها هشتاد هزار نفر قشون و روسها یکصد و شصت هزار نفر در میدان جنگ حاضر کردند و یک قرارداد های سری نیز بین این سه دولت برقرار گردید که ذکر آن باعث تطویل کلام است .

این سه دولت هم عهد شدند تا هر زمان که جنگ دنیا له پیدا کند اسلحه رازمین نگذارند و جنگ را ادامه دهند تا فرانسه خسته و فرسوده شده بدست متحدین ذلیل و بیچاره گردد^(۴) .

سال ۱۸۱۳ برای دولت انگلیس و نمایندگان سیاسی و نظامی آن يك سال پر زحمت و پر خرج بوده که در تاریخ حیات سیاسی دولت انگلیس بی نظیر میباشد و

(1) Cautzen .

(2) Plesawitz .

(3) Rsiechenbach .

(۴) تاریخ السیون (جلد ۱۷ - صفحه ۵۷)

پیداست که سیاسیون ماهر آن خوب دریافته بودند که حریف پر زور و با جبار نشان به تنگنا افتاده و عرصه بر او تنگ شده است. این است که در این هنگام معاهده دنیال معاهده و قرار داد پشت سر قرار داد بود که دول قاره اروپا علیه فرانسه می بستند.

عمال زیرک انگلیسی در این موقع مصمم شدند بهر قیمتی شده دولت اطریش را نیز در عهدنامه رایخنباخ وارد کنند، بالاخره با صرف پانصد هزار لیره م. وفق شدند پادشاه اطریش را حاضر نمایند عهدنامه چهارده جون ۱۸۱۳ معروفه امضاء نموده و دوست هزار قشون در میدان جنگ برای مبارزه با ناپلئون حاضر کنند. در عوض دولت انگلیس تعهد نمود امپراطوری اطریش را بحال سال ۱۸۰۳ در بیاورد، یعنی آنچه که در این ده سال از متصرفات اطریش جدا شده دوه مرتبه بقلمرو حکمرانی آن ضمیمه کند.

طولی نکشید که سوئد و دانمارک نیز باین اتحاد ملحق شدند و در این زمان يك اتحاد عظیم و خطرناکی برضد ناپلئون فراهم گردید که مجموع قشون جنگی آنها در این تاریخ به ششصد هزار نفر بالغ میگردد. (۱)

طرفین جنگ برای اینکه فرصتی جهت تدارک قشون داشته باشند راضی شدند کنگره ای در پراگ (۲) تشکیل دهند شاید بتوانند ظاهراً باهم کنار بیایند که مجدداً جنگ واقع نشود در ۲۸ ماه جولای ۱۸۱۳ کنگره فوق تشکیل شد ولی مذاکرات آن جز مشاجره طرفین نتیجه دیگری نداد. اولاً متحدین پیشنهاد مینمودند حدود فرانسه بحالت سال ۱۸۰۵ برگردد؛ یعنی تمام ایالات و ولایاتی که در این مدت ضمیمه مملکت فرانسه شده است مجدداً به احباب اصلی آنها مسترد گردد البته اگر قضیه در اینجا و بهمین اندازه ختم میگردد شاید بتفع ناپلئون تمام میشد، ولی غرور و سرپرشور ناپلئون هرگز حاضر نبود باین پیشنهادات راضی شود.

اعضاء کنگره بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و از موعد متار که جنگ هم

(۱) تاریخ ایسون (جلد ۱۷ - صفحه ۹۷)

قریب یکپهفته گذشت ، البته پرواضح بود که مجدداً جنگ شروع شد . عمر کنگره در ۱۷ ماه اوت ۱۸۱۳ پایان رسید ، مقارن همان اوقات اطریش پرده از روی سیاست دو روی خود برداشت و الحاق خود را با انگلیس ، روس و آلمان علنی کرد و خود را بر ضد فرانسه معرفی نمود^(۱) . تقریباً ده روز بعد جنگ درسدن^(۲) پیش آمد ، در آن جنگ قشون اطریش از فرانسه شکست خورد و عقب نشینی کرد . در این هنگام است که دولت باواری نیز از ناپلئون جدا شده به متحدین پیوست در این موقع فرانسه دیگر بکلی تنها مانده بود .

در ۱۶ الی ۱۹ اکتبر ۱۸۱۳ جنگ سختی در اطراف لایپزیک بین قشونهای متحدین و فرانسه در گرفت . در این جنگ ناپلئون حضور داشت و متجاوزان پانصد هزار نفر در این جنگ شرکت داشتند ، بالاخره آنروز آخر رسید و بقشون ناپلئون شکستی فاحش دست داد و خود ناپلئون فراراً از میدان جنگ بدون خطر جان بدر برد ، دیگر پس از این جنگ قدرت و نفوذ مادی و معنوی برای ناپلئون باقی نماند متحدین تصمیم گرفتند به تقلید خود ناپلئون شرایط صلح را در پاریس اظهار دارند . بنابراین قوای خودشان را جمع آوری نموده به طرف پاریس فرمان حرکت دادند و هر قدر ممکن بود برای خودشان متحد و قشون فراهم آوردند . عقیده امپراطور اطریش این بود که هر قدر دشمنهای ناپلئون زیاد شوند بهمان درجه زودتر اوضاع پریشان اروپا اصلاح خواهد شد و در نتیجه صلح دنیا برقرار میشود . در این موقع تقریباً تمام قاره اروپا بر ضد ناپلئون قیام نموده بود .

ماه نوامبر ۱۸۱۳ برای ناپلئون سختترین ایام زندگانی او بشمار میرود ، در این ماه تمام دستجات قشون فرانسه از هر جا که بودند رانده شده بطرف رود رن عقب نشینی کردند و قشونهای متحدین نیز در دنبال آنها پیش میآمدند و تمام

(۱) مترینیخ (Metternich) وزیر امور خارجه معروف اطریش در این هنگام
 رول مهمی بازی مینمود ، تقریباً میتوان گفت در سیاست اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم
 دخالت تامی داشت .

ایشان دال بر این بود که سقوط امپراطوری ناپلئون حتمی است و هر آن انتظار آنرا داشتند.

از آنطرف جدیت مینمود این شکست را جبران کند؛ جدیتهای سابق او و فداکاری ملت فرانسه شکست ۱۸۱۲ مسکو را جبران نمود ولی شکست لایپزیک جبران ناپذیر بود.

بعد از شکست ناپلئون و مراجعت او به پاریس در نوامبر ۱۸۱۳ سخنگیریهائی که از طرف ناپلئون در قضایای سیاسی و داخلی فرانسه بظهور رسید ملت خسته و ناتوان فرانسه را بجان آورد و یک نارضایتی کلی در میان توده ملت فرانسه نسبت بناپلئون پیدا شد.

بورین که منشی مخصوص ناپلئون بوده و بعدها تاریخ زندگانی او را نوشت در این موقع گوید:

«ناپلئون چاره‌ای نداشت جز اینکه بملکه متوسل شده او را بمجلس سنا بفرستد و واسطه قرار بدهد که سنا قانون جدیدی برای سربازگیری وضع کند تا ناپلئون بتواند از هجوم قشون متحدین به پایتخت فرانسه جلوگیری کند، بنابراین ملکه با جلال و شکوه تمام بمجلس سنا رفت و مقصود خود را اظهار نمود، خواهش او پذیرفته شد و مجلس سنا اجازه داد سیصد هزار قشون دیگر از جوانان فرانسه برای دفاع وطن تحت سلاح بروند تا شرافت و حیثیت فرانسه حفظ شود.

ولی ملت فرانسه دیگر خسته و فرسوده و وامانده شده و از هر جای فرانسه فریاد سکنه برای صلح بلند بود. تلفات ملت فرانسه در جنگ‌های سال ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ بیک میلیون نفر بالغ میشد ولی ناپلئون باین فریادها گوش نمیداد و بایک جرئت و رشادت فوق‌العاده مشغول بود شکست لایپزیک را جبران کند.

باری پس از جنگ لایپزیک و شکست فاحشی که بقشون فرانسه وارد آمد تمام دول بزرگ و کوچک اروپا با پول و مهمات جنگی دولت انگلیس بر علیه ناپلئون متحد شدند و در نهم نوامبر ۱۸۱۳ در فرانکفورت قسم یاد کردند که اسلحه را زمین نگذارند مگر اینکه صلح در تمام قاره اروپا و صلح عمومی در تمام عالم

برقرار گردد، و علاوه نمودند که حدود و سرحدات فرانسه باید همان حدود اولیه باشد که عبارت از سرحدون ، آلپ و پیرنه (۱) میباشد .

بنابراین ممالک آلمان ، ایتالی ، اسپانیول باید از مملکت فرانسه مجزا شود. در این هنگام دولت انگلیس بیش از هر دولتی برای اجرای این تقسیم می-کوشید و مساعدت لازمه را مینمود و پیشنهاد کرد در یکی از نقاط ساحلی زمین رود رن نمایندگان دول متحد گرد آمده شرایط صلح را مذاکره کنند و در ضمن شرط شد عملیات جنگی موقوف نگردد.

از آنطرف ناپلئون برای اینکه بتواند فرصتی داشته تجهیزات خود را تکمیل نماید، حاضر شد در این کنفرانس شرکت نموده و نماینده خود را بفرستد. درحین که مذاکرات جریان داشت متحدین مسبوق شدند که ناپلئون دارد يك قشون خطرناك ديگري برای جنگ آماده میکند و در ضمن فهمیدند ملت فرانسه از این تدارکات اونا راضی و برای صلح و خاتمه این همه خونریزیهای بی فایده مستعد میباشد ، پس قرار دادند ابتدا بیانیهای خطاب بمات فرانسه از طرف دول متحده انتشار یابد ، بعد اعلامیه ای بمضمون ذیل در اول دسامبر ۱۸۱۳ صادر شود .

«از آنجائیکه دول متحده اروپا بتحصیل صاحب عمومی که اساس آن روی پایه محکم عدالت گذاشته شده باشد مایل میباشد و رسیدن باین مقصود اساسی و هادی عملیات و آمال آنها میباشد؛ بوسیله این اعلامیه بتمام عالمیان اعلام میگردد:-

دول متحده اروپا با ملت فرانسه جنگ ندارند ولی مبارزه آنها برضد آن تفوق و برتری است که اسباب بدبختی اروپا و فرانسه شده است این تفوق و برتری را ناپلئون امپراطور آن مملکت در خارج از حدود فرانسه اعمال نموده است.

متحدین مایلند فرانسه دارای قدرت و عظمت باشد، تجارت آن رونق گیرد ، صنایع آن ترقی کند و وسعت قلمرو آن بمراتب از وسعت قلمرو شهریاران سابق آن افزون گردد ، زیرا که قدرت فرانسه با عظمت و برومند، یکی از ستونهای محکم بنای متین اجتماعی اروپا است و يك مات بزرگ ذی شأن، تا آنجائیکه شاد و خرم

است قانع و ساکت و آرام زیست میکند . يك ملت رشید را هر گز نمیتوان تصور نمود خوار و زبون شده و یا شکست خورده است زیرا این ملت با تجربه ثابت نموده که در روزهای سخت و خطرناک ، با مبارزه های خونین خود و با آن رشادتی که جبلی این ملت است پیش آمدهای بسیار بد و نامساعد را جبران نموده است .

از آنطرف دول متحده اروپا نیز بنوبه خود مایل میباشند شاد و خرم زیسته راحت و آسوده باشند . و ملل آنها طالب يك صلح ثابت و دائمی میباشند که هر آن منززل نگردد . يك چنین صلح نیز فقط بواسطه تقسیم عادلانه قوای مادی صورت پذیر خواهد بود؛ البته با يك تعادل عادلانه اقتدار ، میتوان این ملل را از بدبختی بی شماری که در این مدت بیست سال آنها را در زجر و شکنجه داشته است رهائی بخشید .

بنابر این دول متحده اروپا اسلحه خود را زمین نخواهند گذاشت تا به نتایج مطلوبه نایل آیند و اسلحه را از دست نخواهند داد تا اینکه اوضاع سیاسی اروپا مجدداً تعیین گردد و اصول خلل ناپذیر عدالت بر تمام ادعاها ، قطعاً برتری پیدا کند و احترام معاهدات و قراردادهای ملحوظ گردد و صلح حقیقی اروپا تأمین شود. بتاريخ اول دسامبر ۱۸۱۲

با تمام این مواعید و عدالت خواهی و حقیقت جوئی که متحدین مدعی بودند، معاهده پاریس درجه خلوص نیت و صمیمیت آنها را خوب نشان میدهد و ثابت میکند که تمام این ادعاها خالی از حقیقت و عدالت بوده .

در این هنگام ناپلئون مایل بود در مقابل تقسیم لهستان بین روس و آلمان و اطریش و قسمتهای مهم آسیا که نصیب انگلیس ها شده است، سرحد فرانسه نیز برود رن متصل گردد ، ولی کار از کار گذشته بود و دیگر کسی گوش باین حرفها نمیداد . و ناپلئون ناچار بود اسباب دفاع خود را فراهم آورد و هر قدر میتواند قشون تهیه نماید تا حیثیت خود را حفظ کند . در این قبیل مواقع بیش از هر چیز پول لازم است و فرانسه هم بی نهایت گرفتار عسرت مالی بود و خود ناپلئون مجبور شد اندوخته سالهای قبل خود را که معادل سی میلیون فرانک بود از قصر خود بیرون آورده مصرف

قشون کشی کند .

در این هنگام است که دیگر ناپلئون ذلیل و بیچاره شده است ، بدورین منشی مخصوص او که مکرر در نوشتن این قسمتها از کتاب او استفاده شده در این موقع گوید :

«ناپلئون طفل آزادی بود ، ملت فرانسه و همه چیز او مدیون بدین آزادی است ، ولی او آن آزادی را رها نمود و از آن دوری جست ، اینک خودنیز در دنبال آن دارد از بین میرود .

دیگر آن ظفریتهای باشکوه گذشت و هرگز برای او عودت نخواهد نمود ، عجز و التماس ژوزفین هرگز از یاد من نمیرود که در روزهای اولیه با عجز و ندبه به ناپلئون میگفت :

بناپارت ، بناپارت ، من التماس میکنم و استدعا مینمایم خیال پادشاهی را از سر بیرون کن و خود را پادشاه فرانسه مکن .

درست است که امروز بناپارت امپراطور است . ولی نه آن امپراطوریکه همیشه شرایط صلح را بدشمنان مغلوب خود تحمیل مینمود ، دیگر آن امپراطور نیست ، بناپارت امروز از دشمنان خود تقاضای متار که جنگ میکند و مورد قبول واقع نمیشود؛ نماینده او را بیست روز در پست‌های نظامی دشمن معطل میکنند تا با اجازه عبور بدهند.»

سال ۱۸۱۴ شروع گردید . در دو هفته اول ماه ژانویه يك ثلث از خاک فرانسه بنصرف قوای متحدین درآمد ، مقام ناپلئون روز بروز متزلزل تر میشد و عده دشمنان او زیاد میگشت و فشار آنها محسوس تر میشد ؛ دیگر قطعی بود که او را از تخت امپراطوری فرانسه پائین خواهند آورد .

ناپلئون تمام این خطرات را با فکر مآل اندیش خود ملاحظه مینمود و تقریباً خود را در مقابل عاجز و زبون مشاهده میکرد . یکی از وسایل دیگر که ناپلئون در آخرین وهله برانگیخت ، احضار گارد ملی بود که دفاع شهر پاریس را بعهده آنها واگذار نماید و تمام صاحب منصبان ارشد آنها را بقصر خود دعوت کرد و در حالیکه

دست پسر سه ساله اش را گرفته بود، با ملکه وارد سالون مجلل و باشکوه قصر خود گردید و در حضور تمام صاحب منصبان بیانات ذیل را ادا نمود:

«آقایان، صاحب منصبان گارد ملی، من خوشوقتم که شما ها را دور خود مشاهده میکنم. من امشب بمیدانهای جنگ حرکت خواهم نمود و فرماندهی قشون را عهده دار خواهم بود. هنگام حرکت خود از پاریس نظر بحسن اعتماد و اطمینانی که شما دارم عیال و فرزند خود را که مرکز آمال دور و دراز من میباشد و در این شهر توقف خواهند نمود در تحت حفاظت شما میگذارم من بوفاداری شما ایمان کامل دارم و اینها را بشما میسپارم.»

بورین گوید :

«این بیانات ناپلئون حصار را خیلی متأثر نمود و در روز ۲۵ ژانویه از پاریس حرکت کرد. در این هنگام کنگره صلح در شاتیون - سور - سن^(۱) تشکیل شده مشغول وضع شرایط صلح بودند، نمایندگان دول متحد انگلیس^(۲)، روس، اطریش، پروس و فرانسه هم حضور داشتند.

پیشنهاد متار که جنگ نماینده فرانسه مورد قبول واقع نشد و هیچ تعجب هم نداشت چونکه متحدین قبلاً تصمیم گرفته بودند که بهیچ یک از پیشنهادهای نماینده فرانسه ترتیب اثر ندهند و در موقع مذاکرات کنگره هم عملیات نظامی ترك نشود. بالاخره نتیجه ای از این کنگره گرفته نشد و اعضاء آن متفرق شدند و جنگ با شدت تمام شروع گردید.

با اینکه ناپلئون بچند فتح دیگر نیز نائل آمد، ولی عده دشمن بقدری زیاد بود که این فنوحات هیچ مؤثر واقع نمیشد و هر آن قشونهای تازه برای دشمن میرسید، در مقابل قشون ناپلئون همه دلسرد و مأیوس و بشکست خودشان حتم و یقین داشتند. در این موقع پیش آمد سوء دیگری نیز روی داد که بکلی دست و دل آنها از جنگ سرد شد و آن این بود که در ۲۶ مارس ۱۸۱۴ تمام ذخائر جنگی

(۱) Chatillon-Sur-Seine.

(۲) در این کنفرانس هر یک از دول يك نماینده داشتند ولی انگلیسها سه نفر.

ناپلئون بدست دشمن افتاد و دشمن این واقعه را در اعلامیه خود منتشر ساخت و در همان روز ملکه ناچار شد از پاریس خارج شود .

قشونهای متحدین پاریس را محاصره نمودند، کاردملی فرانسه مردانه جنگید و با این که عده آنها از ۷ یا ۸ هزار نفر تجاوز نمیکرد چهارده هزار نفر بدشمن تلفات وارد آوردند . بالاخره ناچار شدند در ۳۱ مارس ۱۸۱۴ بپاریس سفید کشیده تسلیم شوند و پاریس از طرف قشونهای متحدین اشغال گردید.

من در این روزها در وجنات اهل شهر پاریس دقت میکردم و مشاهده مینمودم که هیچ تغییر حالت نداده اند . مثل اینست که دارند پرده آخر یک تراژدی هولناکی را تماشا مینمایند .

شهر پاریس با یک سکوت و آرامی بدست متحدین افتاد و این خود نشان میداد که ملت فرانسه از ناپلئون خسته و از او روگردان شده است . هیچ صحبت از اشغال پاریس در بین مردم نبود بلکه صحبت عمده آنها فقط در تغییر سلطنت و دولت بود و برای اولین دفعه اسم خانواده بوربون برده میشد^(۱) و از ورود متحدین پاریس در میان سکنه یک شادی فوق العاده ظاهر شده بود . عصر آنروز سلطنت طلبان اجتماع نموده تصمیم گرفتند نماینده مخصوصی پیش امپراطور روس ، الکساندر اول بفرستند و میل فرانسه را با اظهار کنند که طالب عودت خانواده بوربون میباشد . نمایندگان مراجعت نموده انتخاب ثوئی^(۲) هجده را بسلطنت فرانسه اعلام داشتند . ناپلئون رفت ، ناپلئون بضرع شمشیر خود بر ملت فرانسه غلبه نمود ، همینکه شمشیر او شکست ، ناپلئون بدون شمشیر دیگر برای فرانسه موضوع نداشت .

ناپلئون در ۱۱ اپریل ۱۸۱۴ از تاج و تخت فرانسه استعفا داد و در بیستم

(۱) هکیاول معروف در کتاب شهریار - (prince) خود چندین بار متذکر میشود و به شهریاران نصیحت میکند که در دوره تسلط خود هر کاری را میخواهد در کشور انجام دهد مختارید ؛ ولی باید مواظب باشید که ملت از شما روگردان نشود . بر دشمن خارجی ممکن است بدسایس و حیل فایق آمد ، ولی همینکه ملت از پادشاه روگردان شد آن دیگر قابل جبران نیست .

همان ماه بطرف جزیره الب حرکت نمود و قریب ده ماه در آنجا متوقف بود . در ۲۶ فوریه ۱۸۱۵ از الب حرکت نموده در ۳۰ مارس خود را پاریس رسانید و بار دیگر خود را بسمت امپراطور فرانسه اعلام نمود . قشون فرانسه مجدداً زیر پرچم او گرد آمدند . این بار سلطنت او فقط یکصد روز دوام داشت ؛ متحدین اروپا با اینکه بر سر تقسیمات اروپا کدورت‌هایی بین‌شان تولید شده بود باز باصرار دولت انگلیس و بتحریر پل سرشار آنها که هیچ یک از دول بزرگ و کوچک اروپا از آن طلاها بی بهره نمانده بود در مقابل ناپلئون صف‌آرایی نمودند .

این مدت قلیل یکی از دوره‌های شگفت‌انگیز است و اگر خوب دقت شود معلوم خواهد شد که انگلیسها در این موقع چه فدای کاربهای بی نظیر نمودند و چگونه با عجله و شتاب از نو دول اروپا را بر ضد ناپلئون برانگیختند و آنها را بامبارت حیرت‌آوری برای اضمحلال ناپلئون مسلح نمودند .

هنگامیکه مجدداً ناپلئون صاحب تاج و تخت فرانسه گردید در داخله آن مملکت مدعیانی وجود نداشت که بر علیه او قیام کنند ، و اگر هم پسر جنوب فرانسه مختصر جنبشی بر علیه او بعمل آمد بزودی خاموش و آرام گردید ، فقط خطر ناپلئون در خارج از فرانسه بود که وجود او را برای امنیت و آسایش اروپا خطرناک میدانستند .

به‌حض انتشار خبر حرکت ناپلئون از الب و ورود او پاریس دول معظم اروپا مجدداً دورهم جمع شده با یکدیگر متحد شدند که نگذارند بار دیگر اروپا بخطر ناپلئون گرفتار شود .

در این اجتماع ، دول انگلیس ، روس ، پروس ، و اطریش تصمیم گرفتند قوای جنگی خودشان را بر علیه بناپارت متحد کنند و مانع شوند از اینکه بار دیگر صلح اروپا متزلزل شود و هر یک تعهد نمودند یکصد و هشتاد هزار نفر قشون در میدان جنگ حاضر کنند و حتماً باید دمیک این عده قشون را سواره نظام تشکیل دهد ، و در هنگام لزوم ، دول متحده تمام قوای جنگی خودشان را به ترتیبی که مورد نیاز باشد در میدان جنگ حاضر کنند .

هم چنین بوسیله يك عهدنامه سری همگی هم عهد شدند که اسلحه را زمین نگذارند تا یکی اسباب سقوط و اضمحلال ناپلئون فراهم گردد (۱) .

معاهدات و قراردادهای سری و علنی دول متحده در ۲۵ اپریل ۱۸۱۵ بامضاء تمام آنها رسید و در عرض یک هفته آنها را بامضای دول کوچک نیز رسانیدند و هر يك از این دول کوچک مانند دولت باواری و سایرین هر يك بفراخور استعداد خود عده ای قشون حاضر نمودند که تعداد آنها طبق راپرتی که در شورای جنگی محرمانه مطرح شد و صورت دادند به نهد و هشتاد و شش هزار نفر بالغ گردید .

البته در این میان تمام مخارج لشکر کشی و تهیه مهمات آن بر عهده دولت انگلیس بود که باید تهیه نموده در میان آنها تقسیم کند ، دولت انگلیس در این هنگام متجاوز از یازده میلیون لیره بین دول بزرگ و کوچک اروپا به تناسب استعداد هر يك تقسیم نمود . سهم شیر نصیب دولت روس شد که نزدیک سه میلیون دو سیست و پنجاد هزار لیره دریافت نمود . دولت پروس قریب دو میلیون و چهار صد هزار لیره ، اطریش نزدیک دو میلیون لیره اسپانیول ، پرتغال ، دولت هانور ، سوئد ، ایتالی ، هلند و بعضی دول دیگر هر يك بفراخور حال خود از این احسان بی منت برخوردار شدند و در مقابل برای جانیازی بفتح انگلیسها بضرر فرانسویها حاضر گشتند (۲)

از آن طرف ناپلئون از جدیت و کوشش برای تهیه قشون و مهمات هیچ فرو گذار نمی کرد ، ولی جنگ های قبلی او تمام قوای جنگی فرانسه را از بین برده و هیچ مهمات برای قشون او باقی نمانده بود ، زیرا که بموجب معاهده پاریس متحدین دوازده هزار توپ از قلاع سرحدی فرانسه برده بودند .

عده قشون حاضر اسلح فرانس از یکصد هزار نفر تجاوز نمی نمود . پول در خزانه وجود نداشت ، ناپلئون آن قدرت و استعداد را داشت که بتواند در

(1) «The Complete destruction of Napoleon» (Alison Vol. 19 P. 282)

(۲) در قرن نوزدهم : این عمل نه باین اندازه هاشدید بلکه قدری ملایم تر ، مکرر تکرار شد . در اوایل قرن حاضر این عمل بمراتب سخت تر و شدیدتر دربارہ آلمان تجدید گردید و اینک مقدمه همین عمل دارد تهیه میشود ؟

مقابل پافشاری ولینگتون و قشون انگلیس و قوای دول اروپا مقاومت کند ولی محتاج باسباب کار بود که آن نیز باین زودی‌ها فراهم نمیگردید، در هر حال آنچه که میتوانست فراهم آورد، و از جد و جهد باز نمی‌ماند تا اینکه در اوایل جون ۱۸۱۵ دو بیست و بیست هزار نفر را مسلح کرده آماده کارزار نمود و امیدوار بود تا اوایل سپتامبر همان سال عده قشون خود را بششصد هزار نفر برساند، ولی باو فرصت نمیدادند تا بتواند قوای فرانسه را جمع‌آوری کند.

در این مدت کم ناپلئون مایل بسود همانطوریکه قشون را جلب نموده ملت فرانسه را نیز بمساعدت خود جلب کند و خود را حاضر نمود تااحدی آزادی بمملت فرانسه بدهد و اشخاصی را معین نمود تا قانون اساسی تازه تدوین نمایند. البته تهیه این قانون بدست اشخاص آزادبخواه و قانون دوست انجام میگرفت و در دفعه اول بطوری این قانون آزادانه نوشته شده بود که ناپلئون نتوانست با آن موافقت کند، دفعه دیگر موادی نوشته و باسم ملحقات قوانین با آن علاوه نمودند. البته این ملحقات بمیل ناپلئون نوشته شد و انتشار آن سبب شد که ملت فرانسه از ناپلئون دوری نماید و غیر از قشون طرفدار دیگری برای ناپلئون باقی نماند. این خودیکی از علل سقوط ناپلئون بشمار میرفت و مسلم بود که ملت فرانسه با خیالات ناپلئون همراه نیست و دشمنان خارجی ناپلئون این نقطه ضعف را خوب تمیز داده بودند و اظهار مینمودند:

«اروپا بناپلئون اعلان جنگ داده و با او در مبارزه است، حال برای ملت فرانسه فرصت باقی است که ثابت نماید مقام و حیثیت خود را بخوبی تمیز میدهد و حاضر نیست در قید رقیت استبداد یک فرد باقی بماند، ملت فرانسه صاحب قدرت و دارای روح آزادی است. این قدرت و آزادی ملت فرانسه برای تعادل قوای اروپا لازم میباشد، بنابراین بر عهده خود ملت فرانسه است که خود را از زیر بار سنگین یکجابر و مستبد نجات داده و اصولی را سرمشق خود قرار بدهد که نظم اجتماعی ملت فرانسه روی آن برقرار شود و با ملل اروپا در حال صلح و آرامش امر ارحیات کند» (۱)

کوشش‌های طرفداران ناپلئون و ادعای او برای حفظ اروپا در هیچ يك از پایتخت‌های اروپا منتج نتیجه نشد و کسی باین حرفها توجهی نداشت و جز بر انداختن ناپلئون نیست دیگری در مغز تاجداران اروپا وجود نداشت که آنرا هم در اواسط ماه جون ۱۸۱۵ در جنگ واترلو عملی کردند

ناپلئون در این جنگ خونین که یکی از پانزده جنگ قطعی عالم است شکست خورد و قصد عزیمت به آمریکا را داشت که دو چاریک کشتی جنگی انگلیسی شده بآن تسلیم گردید و یکی از بنادر انگلستان برده شد. از آنجا در هشتم اکتبر ۱۸۱۵ او را بجزیره سنت هلن روانه نمودند و پس از شش سال توقف در آنجا در پنجم ماه می ۱۸۲۱ در سن پنجاه و یک سالگی وفات نمود. در اواخر ماه دسامبر ۱۸۴۵ جنازه او را بپاریس نقل کرده در محلی که همه ساله هزاران سیاح از اطراف جهان بدیدن آن میروند دفن نمودند.

فصل یازدهم

مناسبات انگلستان با ایران بعد از

معاهده (۱۸۱۴) ۱۲۲۹ هجری

قبل از پایان سال ۱۸۱۴ مستر هنری الیس با مستر ویلوک (۱) که سمت منشی گری مسترالیس را داشت عازم لندن شدند . معلوم است که دولت ایران در تقاضاهای خود مصر بوده و جداً مطالبه وجوه قراردادی را مینمود ، بعلاوه حاضر نبود بر رفتن صاحب منصبان انگلیسی از قشون ایران رضایت دهد.

بعد از رفتن الیس ، موریر در دربار شاهنشاه ایران از جانب دولت انگلیس سمت وزیر مختاری یافت و در بهار سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۵ هجری قمری) مازندران و استرآباد را سیاحت نمود و شرح مفصلی از اوضاع و احوال ترکمنها در سفرنامه خود مینگارد .

مستر ویلوک در پائیز همین سال از لندن مراجعت نمود . این شخص حامل معاهده امضا شده سال قبل بود که توسط مستر موریر و مستر هنری الیس با دولت ایران منعقد شده و خود مستر ویلوک نیز بجای موریر معین شده موریر به لندن احضار گردید.

موریر گوید :

« در پائیز سال ۱۸۱۵ استرویلوک که همراه مستر هنری الیس بلندن رفته بود مراجعت نمود و قرارداد نوامبر ۱۸۱۴ را که بامضای اولیای امور انگلستان رسیده بود همراه آورد و يك مراسله نیز از جانب نایب السلطنه پادشاه انگلیس که بعدها به جرج چهارم معروف شد^(۱) برای پادشاه ایران همراه داشت . »
چون موریر باخلاق شاه و درباریان او خوب آشنا شده بود تقاضا نمود که ارائه مکتوب نایب السلطنه انگلستان و معاهده امنی شده ، بهتر است با تشریفات مخصوص بعمل آید . بنا براین روز آن از طرف دربار شاه معین گردید .
موریر گوید :

« پادشاه ایران از آمدن مسترویلوک مطلع گردید و بعرض شاه رسیده بود که حامل مکتوب نایب السلطنه انگلستان میباشد و معاهده سال قبل نیز بامضاء رسیده همراه او فرستاده شده است . شاه از اینکه روابط حسنه بین دولت ایران و انگلستان باین وسیله استحکام پیدا نموده بود خیلی خوشوقت بود و حکم دادها را با جلال و شکوه تمام بحضور برند ، لذا ما را در عمارت مجلل تازه ای که جدیداً بنا نموده بودند یارحضور داد . ما با ترتیب منظم حرکت نموده در ب عمارت شاه پیاده شدیم ، سر و وضع خودمان را مرتب نموده بطرف محل جلوس شهریار ایران راه افتادیم ، میرزا شفیع صدراعظم ما را بحضور هدایت نمود ، کاغذ نایب السلطنه را استرویلوک در دست داشت ، من خود عهدنامه امضا شده را حامل بودم ، پادشاه ایران در يك اطاق بسیار با شکوه و مزین جلوس کرده بود ، ما را با گشاده رویی خوش آمد گفت و فرمود : -

از این اتحاد و دوستی دولتی زیاد از حد خوشوقت میباشیم و امیدواریم هیچ اتفاق سوئی رخ ندهد که باعث تغییر این اتحاد و یگانگی گردد که فعلاً در میان دولتی برقرار است همچنین در ضمن بیانات خود فرمود : - در میان ما معمول است و قتیکه در بنای جدید میخواهند منزل کنند باید در ساعت نیک باشد تا وسیله

(۱) اخیراً شرح زندگانی جرج چهارم را در کتابی که شین لزی S. Leslie در سال ۱۹۲۶ نوشته است مطالعه نمودم . من تصور میکنم این شهریار در فساد اخلاق در میان شهریاران گذشته اروپا بی نظیر باشد .

خوش بختی فراهم شود. ما مخصوصاً از این پیش آمد استفاده نموده آنرا بفال نیک گرفتیم و معاهده امضا شده را در این عمارت نوساز قبول فرمودیم .

در این موقع لازم بود که من موضوع احضار خود بلندن را نیز بشاه عرضه دارم . پادشاه ایران التفات فوق العاده نسبت بمن مبذول داشته امر فرمود نزدیک بروم . من کاغذ احضار خود را در دست گرفته جلو رفتم و بزانو افتادم که مراسله را تقدیم نمایم شاه امر کرد چنانکه همیشه معمول بود کاغذ را زمین نگذارم و دست خود را دراز کرده کاغذ را گرفت . این عمل علامت مرحمت فزق العاده بود که نسبت بمن بروز دادند . بعد شهریار ایران روی به مستر ویلوك کرد و سؤالات چندی از او نمود ، از آن جمله از اوضاع اروپا و از مشاهدات او در روسیه تحقیقاتی بعمل آورد ، سپس مانند همیشه ما را با اشاره سر مرخص کرد .

موریر فقط یکبار دیگر برای آخرین دفعه از شاه اجازه خواست بحضور برود و در ششم ماه اکتبر ۱۸۱۵ باخذ اجازه نایل شده بحضور رفت . در این دفعه نیز شاه خیلی مهربانی نمود و اظهار کرد از رفتن او خیلی متأثر است .

در ۲۶ اکتبر ۱۸۱۵ موریر به تبریز رسید و بحکم عباس میرزا نایب السلطنه از او پذیرائی خوبی بعمل آمد و مراسله نایب السلطنه انگلستان را بعباس میرزا تسلیم نمود . قریب یک هفته در تبریز متوقف بود و در این مدت هر شب مهمانیهای باشکوهی بافتخار او میدادند و بمجلسی او را دعوت مینمودند . خلاصه مهربانی زیادی درباره او بعمل آوردند تا اینکه در اول نوامبر ۱۸۱۵ از تبریز حرکت نموده از راه نخجوان، ایروان و قارص عازم وطن خود گردید و دیگر بایران مراجعت نکرد (۱)

(۱) جیمس موریر در سال ۱۷۸۰ میلادی در ازمیر متولد شده پس از تحصیلات مقدماتی به تشویق عموی خود که یکی از صاحب منبجان بحری دولت انگلیس بود داخل در تحصیل علوم سیاسی شد. پس از اتمام آن بسمت منشی گری لرد الچین Lord Elgin معین گردید . در موقع آمدن سرهارفورد جونس بایران موریر نیز بعنوان منشی سفارت فوق العاده انگلستان همراه سنبر فوق الذکر بایران آمد ، بعد از عقد قسار داد سال بقیه پاورقی در صفحه بعد

با رفتن موریر از صحنه سیاست ایران، رول سیاسی دولت انگلیس نیز تغییر نمود. جانشین موریر مسترویلوک که قبلاً ذکر او گذشت در ایران فوق العاده بد رفتار نموده و دربار ایران هیچ رضایتی از او نداشته است، ولی تقصیر از خود این شخص نبود، زیرا سیاست دولت انگلیس نسبت بایران عوض شده بود. میتوان از روی انصاف گفت که تمام مأمورین سیاسی دولت انگلیس همگی مردمانی با فضل و دانش بودند، فقط چیزی که بود هر يك از این مأمورین مبیایست رول مخصوصی را بازی کند. با اینکه موریر نظریات بسیار بدی نسبت بدربار ایران داشت ولی چون زمان توقف او در موقعی بود که دولت انگلیس بمساعدت دولت ایران محتاج بود بنابراین رفتار او با شاه و درباریان ایران در ظاهر خیلی دوستانه بوده ولی در سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ هجری قمری) سیاست دولت انگلیس در ایران عوض شد. دیگر بمساعدت ایران احتیاجی نبود و خود دولت انگلیس در افغانستان و در ممالک آسیای مرکزی مستقیماً راه پیدا کرده با امراء آنها روابط دوستانه ایجاد نموده بود و ایران هم اگر تفرّدی در آن ممالک داشت با سیاست فعلی دولت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۱۸۵۹ باتفاق میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر ایران بلندن مراجعت نموده بعد باتفاق سرگور اوزلی و میرزا ابوالحسن خان مجدداً بایران مراجعت کرد و قریب هشت سال در ایران بود. اطلاعات زیادی از اوضاع و احوال ایران جمع آوری نمود و از تمام قضایای سری و علنی بین ایران، انگلیس و روس با خبر بود و تا اواخر سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۱ هجری) در ایران اقامت داشت، بعد از راه قفقاز و روسیه عازم انگلستان گردید. شرح این دو مسافرت و مدت توقف در ایران را در دو جلد کتاب جمع نموده و بطبع رسانیده است.

موریر بواسطه کتاب رومان خود موسوم به **حاجی بابا** در شرق و غرب مشهور شده. این کتاب در سال ۱۸۲۴ میلادی (۱۲۴۰ هجری) در لندن بطبع رسید. بعدها نیز طبع آن مکرر شده است و جزء کتب کلاسیکی محسوب میگردد.

موریر کتب دیگری نیز نوشته است ولی هیچیک بشهرت کتاب حاجی بابا نیست. با اینکه ایرانیها با او فوق العاده مهربان بودند و خیلی خوب با او برخورد نموده اند با این حال او نسبت بایران خیلی بدبین بوده و ایران و ایرانیان را در کتب خود بسیار بد معرفی نموده است. موریر در سال ۱۸۴۹ میلادی (۱۲۶۵ هجری) وفات نمود.

انگلیس طبعاً مخالف بود . در این صورت مستر هنری ویلوک که بعدها دارای لقب شده معروف به سر هنری ویلوک گردید ، میبایست رول مخالف بازی کند و این بمذاق شاه و درباریان خوش آیند نبود .

اولین اقدام مخالف مستر ویلوک اخراج صاحب منصبان نظامی دولت انگلیس از قشون ایران بود . تحمل این عمل وزیر مختار برای عباس میرزا خیلی گران آمد و همین امر باعث شد که نسبت بدوات انگلیس سوءظن حاصل کرد . اما این سوءظن را علنی ننمود و از آنجائیکه مشاهده مینمود قشون او در این مدت با فنون نظامی انگلیس تعلیم یافته باز میخوانست دنباله تعلیم صاحب منصبان انگلیسی قطع نشود . این بود که یکمده از نجبای جوانان آذربایجان را برای فرا گرفتن بعضی فنون نظامی و سایر رشتهها بسرپرستی یکی از صاحب منصبان انگلیسی موسوم به داری بلندن فرستاد .

رفتار این صاحب منصب با محصلین ایرانی فوق العاده خصمانه بوده و این جوانان بدبخت مدتها در دست این مرد بی عاطفه اسیر بودند که شرح داستان مسافرت و رشتههای تحصیلی این محصلین را آقای محیط طباطبائی در اوایل سال ۱۳۱۲ شمسی در يك رشته مقالات مسلسل در روزنامه شفق سرخ نشر دادند .

نگارنده ، روابط سیاسی پانزده ساله اول قرن نوزدهم دولت انگلیس را با دولت ایران ، در صفحات گذشته در مقابل نظر خواننده مجسم نمود ، اینك میتوان بهتر قضاوت کرد .

اما سیاست انگلیس از این تاریخ بیعد حتی تا آخر سلطنت فتحعلی شاه يك نوع سیاست بی اعتنائی است . مثل این است که ایران را رها نمودند با گرفتاریهایی که برای آن از داخل و خارج تهیه شده است دست بگریبان شده به پرتگاه زوال و فنائیکه منظور بود زودتر و سریعتر برسد .

چنانکه بعداً ملاحظه خواهد شد گوئی ملخ پر آفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک میباشد . با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و

داسوز پیدا شدند ولی نه کوشش و نه فداکاری آنها هیچ يك در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد مؤثر نگشت .

تعجب در این است ، از وقتی که ایران بدایره سیاست اروپائی کشیده شد ملت و دولت آن دیگر روی خوشی و راحتی ندیده همیشه و مدام برای ایران گرفتاریهایی تهیه میشد . این گرفتاریها گاهی خارجی و اغلب داخلی بودند ولی غالباً مثل این بود که يك طراح ماهر آنها را با مهارت تام و تمامی طرح ریزی نموده است .

حوادث ناگواری برای ایران دنبال یکدیگر پیش میآمد که اولیای امور را سخت گرفتار مینمود و قوای مادی و معنوی ایران را بمرور تحلیل میبرد ، گویا مقصود هم همین بوده است .

یکی از مورخین موظف دولت انگلیس که مکرر در این صفحات بکتاب او اشاره شده است در این تاریخ مینویسد :

« در بار ایران دیگر از این بیامد (یعنی سال ۱۸۱۵ میلادی) محل توقف وزراء مختار دولین روس و انگلیس گردید و پیدا بود مملکت ایران نیز در عداد دولتمندان بشمار میرود و بعد از این ناچار است در اغلب مسائل عمومی رفتار خود را موافق ترتیبات ملل متمدن قرار بدهد . نتیجه آنی که از توقف وزراء مختار خارجی در دربار شاه حاصل میشود . همانا از دیاد استحکام بنیان سلطنت شهریار ایران است و این کمک بزرگی بدوام پادشاهی شاه خواهد نمود و بشکوه و جلال دربار شاهنشاهی بالطبع خواهد افزود و رونق بی اندازه بآن خواهد داد . این قبیل جلال و شکوه را بهیچ قیمتی نمیتوان بدست آورد ، ولو اینکه شاهنشاه ایران تمام خزینه خود را برای بدست آوردن آن مصرف کند .

اما از طرف دیگر يك دولت نیم متمدن را نمیتوان در آن واحد مجبور نمود که همه آداب و رسوم را که نتیجه زحمات و تجربه های ادوار متمدن است بدقت اخذ نموده و تمام آنها را رعایت کند .

بارها چنین مصالحت دیده شد و لازم هم بود که وزراء شاهنشاه ایران را بقطع

روابط سیاسی تهدید کنند و بطور تأکید متذکر شوند که هر گاه بعضی عملیات فجیع و یا ظلم و ستم دوباره در ایران تجدید شود روابط حسنه آنها بکلی قطع خواهد گردید .

در هر صورت وقتی که بطور کلی دقت شود، مسلم خواهد گردید روابط ملل اروپا یا ایران برای ایران از هر حیث مفید بوده .

ایران از اروپا چند درس مفید آموخت، از آن جمله رعایت صداقت در مناسبات بین المللی خود و وفادار بودن نسبت بشرايط و مقررات عهدنامه ها . همچنین ایران از اروپا این درس را آموخته است که باید بعقاید دنیای متمدن احترام بگذارد و از ارتکاب بعضی اعمال مخالف تمدن اجتناب کند و اگر رعایت نکند در ارتکاب آنها اصرار ورزد، اقلا این درس برای اولیای امور آن کافی است که تصور کنند مبدا اسباب تمسخر و استهزاء در بازار شهر بازار اروپا شده و مورد حمله و غضب طبوعات مهم اروپا گردند .

این روابط برای ایران بسیار مفید بوده زیرا که از این روابط بمرور ایام يك تجارت صحیح بین ایران و اروپا برقرار گردید و رفته رفته توسعه پیدا نموده است و رعایای شاهنشاه ایران بطور وافری هر ساله از محصولات صنعتی و علمی و تجارتي و سایر رشته های دیگر آن برخوردار میشوند (۱).

اکنون عقاید مورخ فوق را راجع بایران و روابط آن با اروپائیان بررسی مینمائیم .

پس از ۱۵ سال که ایران با دولت معظم اروپا سروکار داشت ، چندین بار با دولت انگلیس عهدنامه های محکم بامواد و شرایط واضح و روشن منعقد نمود و وعده های صریح داده شد که در هنگام احتیاج با دولت ایران همراهی و مساعدت مادی و معنوی بکنند، ولی خود قضایا و سوانح شاهد بسیار خوبی است که چگونه وفا بعهد نمودند و بشرايط معاهدات تعرضی و دفاعی چگونه عمل کردند .

از دولت انگلیس گذشته فرانسه نیز مدتها با ایران سروکار داشت و بواسطه

وعده‌های صریح چندی دربار ایران را بطرف خود جلب نمود و برای همراه نمودن ایران با نقشه‌های خود، ایران را بر علیه روس و انگلیس تحریک کرد. همینکه موقع عمل رسید، مصلحت این بود و منافع فرانسه چنین اقتضا میکرد که ایران بدست روس که دوست احتمالی فرانسه میباشد بهتر خواهد بود از اینکه انگلیس‌ها در آن تسلط داشته باشند، زیرا که انگلیس‌ها دشمن دائمی و اصلاح ناپذیر فرانسه هستند. روی هم رفته ایران از این روابط سیاسی خود با دول اروپا هیچ خیری ندید بلکه نتیجه آن برای ایران فوق‌العاده زیان‌آور بود.

اینک ایران تازه از فشار روس‌ها خلاص شده بود و هنوز اسلحه را از دست بزمین نگذاشته بودند که اغتشاشاتی در استرآباد و ایالت خراسان بروز کرد. قلمرو ایالت خراسان در این موقع خیلی وسیع بود، یعنی هم وسعت خاک آن فوق‌العاده زیاد و هم امراء مقتدر بسیاری داشت که مستعد بودند به کمتر اشاره‌ای تحریک شوند حال لازم بود توجه و تدابیر شاه‌مصرف دفع اغتشاش آن نواحی گردد. اولین اغتشاش از میان تراکمه شروع گردید و بزودی قشون ایران آنها را تنبیه نموده و سر جای خود نشانید؛ بعد اغتشاش امراء خراسان پیش آمد و شرارت آنها بالا گرفت و علناً علم طغیان را برافراشتند.

اقدامات دربار شاه بزودی آنها را تأدیب نمود و همگی تحت اطاعت دولت ایران درآمدند. هنوز از این قسمت فارغ نشده امیر خوارزم با عده زیادی بخراسان حمله نمود تراکمه که ساکت و آرام شده بودند مجدداً طغیان کردند، قشون ایران در اندک مدتی همه رام‌غلوب و منکوب نمود و امیر خوارزم بطرف خیوه فراری شد. در سال ۱۲۳۱ هجری (۱۸۱۵ میلادی) شرارت افغانها شروع گردید. محمود شاه کابلی و فتح‌خان وزیر او با ایل هزاره و ایل قرائی متحد شده بخیال تسخیر خراسان افتادند محمد ولی میرزا که در این هنگام والی خراسان بود چون نتوانست از عهده بر آید معزول و برادر او شجاع‌السلطنه حاکم تهران بجای او مأمور گردید این شاهزاده در اوایل محرم ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۶ میلادی) وارد مشهد گردید و خوانین خراسان همه را مطیع کرد. از انتشار این خبر افغانها یوحشت افتادند.

حاکم هرات وزیر خود را با نامه و هدایای فراوان بعنوان تهنیت ورود فرمانفرمای خراسان فرستاده و از اعمال گذشته عذرخواهی نمود و قلعه غوریان را که تصرف نموده بودند تخلیه کرد. (۱)

اما این شاهزاده با عزم، گوش باین حرفها و تعارفات نداده بطرف هرات حرکت نمود و بخاک هرات وارد گردید. در این موقع حاجی فیروزالدین حاکم هرات کلید قلعه غوریان را با پنجاه هزار تومان زر خالص تسلیم کارگذاران دولت ایران نمود و منقلب شد خطبه و سکه کماکان باسم اعلیحضرت خاقان جاری باشد. پس از تسلیم هرات شاهزاده شجاع السلطنه بمقر حکمرانی خود مراجعت نمود (۲) مورخین مراجعت میرزا ابوالحسن خان شیرازی را که بسفارت پطرز بورغ رفته بود در این سال ضبط نموده‌اند، و همچنین آمدن الکساندر یرملوف سفیر دولت روس جزء وقایع این سال میباشد.

واتسون گوید :

« در موقع انعقاد عهدنامه گلستان، فتحعلی شاه انتظار داشت که با مساعدت و کمک انگلیسها امپراطور روس قسمتی از آن اراضی را که در جنگهای قفقاز از ایران گرفته بودند بدولت ایران مسترد خواهد نمود و بهمین امید بود که میرزا ابوالحسن خان شیرازی را که سابقاً بسفارت لندن رفته بود با جلال و شوکت مخصوصی بدربار امپراطور روس فرستاد، اما بیرون آوردن قسمتی از اراضی ایران از چنگال روسها ولو يك وجب خاک هم باشد غیر ممکن مینمود، در این صورت تمام اقدامات سفیر ایران بی نتیجه ماند و تنها کاری که توانست بکند این بود که باو گفته شد، ژنرال الکساندر یرملوف بسمت فرمانفرمای قفقاز انتخاب شده و بعنوان سفیر فوق العاده

(۱) تاریخ منتظم ناصری، جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری.

(۲) ایضاً تاریخ منتظم ناصری، جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۷ میلادی)

در آتیه در موضوع افغانستان بیشتر بحث خواهد شد. در این سنوات پیداست که افغانستان در تحت اطاعت ایران بوده و اگر به تحریک محرکین گاه گاهی نغمه‌هایی ساز میکردند، همینکه قشون دولت ایران نزدیک می‌شد فوری از در اطاعت پیش می‌آمدند.

امپراطور روس بدربار ایران خواهد آمد . او در این موضوعات با دربار شاه ایران صحبت نموده قضایا را حل خواهد کرد .

ژنرال الکساندر یرملوف در موقعیکه قرار شده بود بایران آمد و حامل یک مقدار هدایای نفیس بود . مخصوصاً این هدایا از جانب امپراطور روس طوری تهیه و فرستاده شده بود که شوکت و جلال فوق العاده امپراطور روس را در نظر فتحعلی شاه و درباریان او جلوه دهد .

البته نتیجه این سفارت پر معلوم بود ، دریک درباری که مشاورین آن از یک عده اشخاص پست و بی قرب^(۱) تشکیل شده ، هر کسی بخوبی نمیتوانست پیش بینی کند که ژنرال یرملوف برای تمام تقاضاهای خود جوابهای موافق تحصیل خواهد نمود ، ایران ضربثت دولت روس را خوب چشیده بود^(۲) و اینک انعکاس شوکت و جلال او را مشاهده میکند ایران با روس دوره جنگ و ستیز را پایان رسانیده اینک دوره دوستی و اتحاد شروع میشود و دولت امپراطوری روس ایران را دعوت مینماید که با آن دوست صمیمی باشد .

نماینده مختار امپراطور روس ایران را دعوت مینمود که با وی متحد شده بدولت عثمانی حمله نمایند ، اما ایران هم در این موقع باعتبار معاهدات دول خوب آشنا شده و حس کرده بود که چگونه در موقع خود منافع ایران زیر پا گذاشته شده و اعتنائی بآن نکرده اند . در این مورد هم بطور معقولانه از یک چنین اتحاد ، برای چنین نیتی معذرت خواست و مایل نبود که روابط ایران و عثمانی تیره شود و از نو اسباب دشمنی با آن دولت فراهم گردد .

تقاضای دیگر ژنرال یرملوف این بود که شاهنشاه ایران اجازه بدهد قشون

(1) «At a court composed of persons at once so vain and venal as those who counselled the Shah» Watson. P. 184)

(2) «Persia had felt the power of his master.» (Watson P. 184) .

دولت امپراطور روس از استرآباد و خراسان عبور نموده بمملکت **خیوه** برود، برای انجام این تقاضا نیز عذر آوردند و گفتند چون موادی در عهدنامه گلستان دایر باین مطلب نیست لذا دولت ایران نمیتواند این خواهش دولت روس را بپذیرد.

بعد نماینده امپراطور تقاضا نمود دولت ایران اجازه دهد کنسول روس در رشت مقیم باشد که بکارهای تجارتهی رعایای آن دولت برسد.

در این باب نیز دولت ایران عدم موافقت خود را اظهار داشت. در خاتمه تقاضا نمود شاهنشاه ایران اجازه دهند صاحب منصبان روس قشون شاهنشاهی را تعلیمات نظامی بدهند این پیشنهاد هم طرف توجه شاه واقع نگردید.

از آنطرف ژنرال یرملوف نیز در مقابل بتقاضای دربار شاه جواب رد داد و حاضر نشد حتی يك جریب هم باشد از خاک متصرفی روس را تسلیم دولت ایران نماید و اظهار نمود: - این اراضی بضرع شمشیر امپراطور روس بتصرف ما درآمده است، واگذاری قسمتی از آن در این موقع هیچ موضوع ندارد. بنابراین سفارت ژنرال یرملوف خاتمه پیدا کرد و طرفین با نارضایتی از هم جدا شدند. (۱)

اگرچه تقاضاهای طرفین بدون اینکه به نتیجه برسد از هر دو طرف رد شد، ولی از نماینده مختار دولت امپراطوری روس پذیرائی شایانی بعمل آمد و در تبریز و تهران احترامات فوق العاده درباره او منظور شد. در این موقع نویسنده تاریخ مآثر سلطانی که خود حضور داشت در باب پذیرائی این شخص و آمدن او به تبریز و ورود او بتهران و تشریفات که درباره او بعمل آمد چنین می نویسد:

«در چمن سلطانیه بعرض حضور رسید که میرزا ابوالحسن خان از پادشاه روس رخصت انصراف یافت، الکساندر یرملوف را سردار عساکر روسیه و صاحب اختیار گرجستان ساخته از عقب او بسفارت ایران مأمور ساخت. کیفیت این گزارش آن است که یرملوف ایلچی روس با نامه دوستانه و با تحف و هدایا به گرجستان آمده دوماهی در آنجا متوقف و چون هواها اعتدال یافت از گرجستان عازم تبریز شد و نواب نایب السلطنه عسکرخان افشار را که پیش از این سفیر دولت فرانسه

شده بود و مرد آگاه است، به مهمانداری او تعیین فرمود، وقت ورود او به تبریز بعضی از اعراء و خوانین مملکت آذربایجان که در رکاب ظفر نواب حاضر بودند باستقبال ایلچی حاضر شدند، جماعت سواره و پیاده و توپچیان نظام و افواج سرباز و مجاهدین از حوالی قریه سهلان تا در دولتخانه نایب السلطنه، با نود هزار سرباز و بیست و پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست هزار پیاده، مجموع شصت هزار کس و چهل عراده توپ باز داشته بنظام و ترتیب آر میدند و قریب چهل هزار کس از غریب و بومی و اهل تبریز از اصناف و غیره بنماشاه حاضر و به ورود ایلچی ناظر و این همه مردم و اصناف و خلائق بترتیبی و آئینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان پدیدار بود و نه صدائی آشکار، همه چون نقش دیوار صف کشیده و گوش بر فرمان ایستاده و ایلچی را با احترام تمام داخل منزل او نمودند، فردای آن روز شرف حضور لامع النور نواب نایب السلطنه دریافت و چون سخن صلح در زبان داشت و آن جناب میل چندان بصلح نداشت ایلچی مزبور را محبت و دلگرمی کامل حاصل و شیفنگی و سروری که منظورش بود اتفاق نیفتاده و بعد از چند روزی توقف در تبریز روانه دارالخلافه طهران و از قائم مقام صدر دولت بسبب بعضی مکالمات که ایلچی را صرفه نبود دلگران و در آن اوقات اردوی همایون، ساخت افروز چمن سلطانی بود ایلچی وارد اردوی کیهان پوی گردید و شرف حضور همایون دریافت. تنسوقات و تحف که از آن جمله يك زنجیر فیل بود که بچرب دسنی زرگران سامری صنعت روس از طلای احمر ساخته و بشکل بدیع پرداخته بودند و حوضی بلور و موازی، دو جام آئینه گیتی نمای که در طول دودرع و نیم بود با سایر تحف و هدایا فرستاده و برای هر يك از ارکان دولت و مقربان حضرت از صدراعظم و قائم مقام و اعتماد الدوله و وزیر، تحف و هدایا ارسال داشته بود. تحف و هدایا را با نامه دوستانه پادشاه روس از نظر همایون گذرانیده، تمنی صلح داشت و استدعا می نمود که از طرفین تیغ خلاف در غیلاف و دست کین در آسین باشد، لهذا حضرت خاقانی و نایب السلطنه و الخلافه فرمان دادند که نظر بخواهش پادشاه روس و تمنی ایلچی مزبور تیغها در نیام و فتنهها آسوده در منام باشد از طرفین تفنگ قضا آهنگ بر-

روی سالدات و سرهنگ نخرود و توپ صخره کوب بهمدستی شرار عالم سوز و سرگوشی فئیه آتش افروز برای سوختن عمر دلاوران از خشم درون نجوشد ، بالجمله اولیای دولت دوران عدت ، مطلب او را مقرون بانجاح ساخته مقتضی المرام وشادکامش باز گردانیدند . (۱) (جزء وقایع سال ۱۲۳۲)

پیداست که اولیای امور ایران از آمدن ژنرال یرملوف آن نتیجه که انتظار داشتند نتوانستند بدست آورند و آن اشخاصیکه وعده های صریح داده بودند که بوساطت دولت انگلیس ایالات و ولایت قفقاز بدولت ایران مسترد خواهد شد آن ها نیز از صحنه سیاست ایران خارج شدند ، مخصوصاً درموقع انعقاد معاهده گلستان بین ایران و روس ، سرگوراوزلی وعده صریح داده بود که ایالات قفقاز ایران را دولت انگلیس از روسها پس گرفته بدولت ایران تسلیم خواهد نمود ، حتی قرارهم شده بود که سفیر فوق العاده ایران باتفاق سرگوراوزلی به پترزبورغ بروند و این عمل را انجام دهند ، وقتیکه موقع فرستادن سفیر فوق العاده شد و حاجی میرزا ابوالحسن خان برای این مأموریت تعیین گردید ، سرگوراوزلی به بهانه زیادی همراهان دوماه جلوتر از میرزا ابوالحسن خان حرکت نمود .

میرزا ابوالحسن خان شیرازی از مسافرت خود نتیجه ای نگرفت . فقط وعده داده شد که ژنرال یرملوف آمده این قضایا را با اولیای دربار شاهنشاهی ایران حل خواهد نمود و زمانیکه یرملوف آمده هیچ یک از تقاضاهای ایران پذیرفته نشد . در هر حال پیداست دولت ایران مقصودی که از این رفت و آمد سفرای دولتمین داشت نتوانست بدان نایل گردد ، بنابراین ناچار شد که در همان سال یعنی در سال

(۱) همراه ژنرال یرملوف سفیر کبیر دولت روس يك نفر جوان آلمانی الاصل بوده مسوم به «کوریس کوتربو» که سمت منشی گری داشت و شرح این سفارت را بزبان آلمانی نوشته است . این کتاب بفرانسه و انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۳۱۰ شمسی آقای محمود هدایت آنرا از فرانسه بفارسی ترجمه نموده است . ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان ذیل میباشد :

Narrative of a Journey into persia in the suite of the Imperial Russian Embassy in the year 1817 By, M. Kotzebue .

۱۸۱۷ (۱۲۳۳ هجری) حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بلندن بفرستد و انجام وعده های سرگوراوزلی را از دولت انگلستان بخواهد .

از منابع اخبار ایرانی چیزی بنظر نرسید که معلوم گردد برای حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی چه دستوری معین شده بوده است و غرض از روانه نمودن او بلندن چه بوده ؛ شاید دستور جامعی داشته است .

در جزء وقایع سال ۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷ میلادی) تاریخ منظم ناصری اشاره کرده مینویسد :

« در این سال حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی برای سفارت انگلیس رفت و هدایا بصحابت او برای امپراطور نمسه و لوئی هجدهم پادشاه فرانسه و بجهت پادشاه انگلستان ارسال نمودند .»

باز جزء وقایع سال ۱۲۳۶ هجری (۱۸۲۰ میلادی) مینویسد :

« حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که مدت سه سال بود سفارت فرنگ و ممالک عثمانی و نمسه و فرانسه و انگلیس رفته بود با امضای دولت انگلیس در ولایت عهدی حضرت مستطاب نایب السلطنه بدربار دولت علیه بازگشت و پادشاه انگلستان يك حلقه انگشتر الماس گرانبها بمبارکی و تهنیت ولیعهدی حضرت مستطاب معظم برای ایشان ارسال داشتند .»

اطلاعاتیکه راجع باین مسافرت از منابع خارجی بدست آمده ذیلامینگارد . در سال ۱۸۱۹ میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستی و مودت بین ایران و انگلستان بلندن فرستاده شد ، همین مأموریت را نیز در دربار فرانسه داشت .

وقتیکه پاریس رسید مدتی در آنجا معطل بود ، بالاخره هم بدون اینکه اعتبار نامه خود را در قصر سلطنتی تقدیم امپراطور فرانسه کند پایتخت فرانسه را ترک نمود . دلیل آن نیز از این قرار بوده :-

سفیر فوق العاده ایران متوقع بود که امپراطور فرانسه اعتبار نامه او را که بمهر شهریار ایران ممهور بوده ، سرپا ، در حال ایستاده و با دست خود از سفیر ایران

دریافت دارد. پادشاه فرانسه برای اجرای این تقاضا حاضر نگردید، چونکه در آن تاریخ امپراطور فرانسه کسالت داشت.

وقتی که این تقاضا طرف توجه واقع نگردید خواهش دیگر کرد که اجازه دهند سفیر فوق العاده ایران در کنار یا در مقابل شاه بنشیند و اعتبار نامه خود را تسلیم کند، و اظهار نمود هر گاه این تقاضا نیز مورد قبول واقع نگردد برای سفیر ایران فوق العاده خطرناک خواهد بود و ممکن است در مراجعت شهریار ایران نسبت باو غضبناک شده حکم کند سراورا از تن جدا نمایند.

از آنجائیکه دربار فرانسه بچنین امری راضی نبود و مایل نبود وسیله قطع حیات سفیر فوق العاده ایران گردد، لذا یگانه طریقی که ممکن بود بسوسیلۀ آن از این بفرنج و گرفتاری خلاص شد چنین تشخیص داده شد که اساساً از این ملاقات صرف نظر شود.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی ناچار شد بدون ارائه اعتبار نامه خود با امپراطور فرانسه عازم انگلستان گردد.

در لندن نیز تا اندازه ای شبیه همان اشکالات برای سفیر فوق العاده ایران پیش آمد، نایب السلطنه انگلستان حاضر نشد در حال ایستاده مکتوب پادشاه ایران را قبول کند. (۱)

چارلز گرنویل که منشی جرج چهارم و ویلیام چهارم پادشاه انگلستان بوده در یادداشت های خود راجع بسفارت میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر فوق العاده ایران، در دوم جون ۱۸۱۹ چنین مینگارد:

«در این روزها اختلاف مختصری بین میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر فوق العاده ایران و دربار پادشاه انگلستان اتفاق افتاد که موضوع آن از این قرار است: - سفیر ایران تقاضا داشت که بر تمام سفرای دول مقیم دربار لندن مقدم باشد، این تقاضای سفیر در دربار لندن مورد قبول نیافت و این مسئله اسباب کدورت و

(۱) کتاب یادداشتها و مطالعات چارلز گرنویل (Charles Gernville)

رنجش سفیر ایران را فراهم نمود. کار باوقات تلخی کشید، بایشان اطلاع داده شد که حضور او در دربار بی لزوم است و وزراء انگلستان نیز بعدها او را در خانه‌های خود نخواهند پذیرفت.

در یکشنبه گذشته هنگامیکه نایب السلطنه بمنزل خانم سائز بوری رفته بود سفیر ایران در آنجا ملاقات نمود. از آنجائیکه سفیر ایران خود را مقصر میدانست، عذرخواهی آغاز کرد و اظهار نمود عدم حضور او در دربار بواسطه کسالت او بوده. نایب السلطنه چند قدم بطرف او رفته از او احوال پرسی نمود و از کسالت سفیر پرسید و اظهار کرد امیدوارم بهبودی حاصل نموده‌اید. سفیر تشکر نموده و جواب داد فعلا حالم بهتر است، در ضمن اظهار تأسف نمود از اینکه در دربار نتوانست حاضر شود و علاوه کرد پادشاه من بمن امر میکند که مقدم بر همه سفرا پایستم ولی دربار پادشاهی انگلستان بمن میگوید من باید عقب تر از همه واقع باشم و این برای من فوق العاده بد است و عاقبت وخیم دارد. بعد اشاره بر خود کرده گفت، وقتیکه بایران برگردم این بخطر خواهد افتاد. نایب السلطنه خوب گوش میداد، بعد گفت، بسیار خوب دوست خوب من، فعلا این موضوع چندان اهمیت ندارد، چیزی نیست. سفیر ایران باز بحرف درآمده گفت معلوم است هنوز هم والا حضرت نسبت بمن بی لطف میباشند چونکه برای فردا شب من دعوت ندارم. نایب السلطنه جواب داد فردا شب خبری نیست، فقط يك عده اطفال را دعوت نموده‌ام که خواهند رقصید، با این حال شما هم میتوانید حضور داشته باشید. شب بعد سفیر ایران به مهمانی نایب السلطنه رفت و مجدداً روابط حسنه برقرار گردید (۱).

اگر اندکی در تاریخ سیاست این ایام دولت انگلیس یعنی بعد از ۱۸۱۵ میلادی (۱۲۳۰ هجری قمری) دقت شود، پیداست که بعضی سوء ظن‌ها، شاید عمدی هم باشد از این تاریخ به بعد نسبت بدولت ایران پیدا شده است. دولت ایران بهر طریقیکه از انگلیسها استقبال مینمود دولت انگلیس باز در همان سوء ظن خود باقی بوده و نشد ولو یکبار هم باشد صاف و ساده با ایران معامله کنند. یگانه شاهد

همان سوانح تاریخی است که بعدها بمرور در ایران اتفاق افتاد . بجزرات میتوان گفت روسها بهانه بودند و بیشتر این صدعات که در این اوقات بایران وارد آمده همه را بجرم روس دوستی بایران وارد آوردند ، عنوان هم این بود که دولت ایران با روسها نزدیک شده و دوستی صمیمانه ویگانگی بین ایران و روس برقرار میباشد . تمام فتنه‌های مختلفی که بمرور در ایران برپا شده است ، گرچه بنظر چنین میآید که دلیل و جهتی نداشته و خود بخود برپا میشود ، ولی اگر محقق بی طرف و بی غرضی با نظر دقت بنمای آنها نگاه کند ملاحظه خواهد نمود که این فتنه‌های بی درپی و مرتب ، بطور واضح و آشکار بدست طراح قابل و زبردستی طرح ریزی شده . یعنی همه این فتنه و آشوبها علیه نفوذ و اقتدار ایران بوده و برضد مذهب سکنه آن و برای ضعیف ساختن و از بین بردن مرکز ثقلی که در هنگام لزوم و مواقع معین ممکن است پناهمگاه عمومی واقع شود .

فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه اوزبک ، فتنه باب و امثال آن هیچ یک از آنها يك واقعه ساده نبوده است . از اواسط قرن هجدهم میلادی که دول جهانگیر اروپا بفکر استیلا بر ممالک شرقی افتادند ، در هر يك از این ممالک با دو قوه خیلی محکم و قوی مصادف شدند یکی قوه حکومت آن دیگری که بعراتب قوی تر از اولی بود نفوذ روحانیت بوده . مذهب در تمام این ممالک عامل بسیار مؤثری بشمار میرفت که ساکت نمودن و مغلوب کردن آن با قوای خارجی کار آسانی نبود ، چنانکه تا امروز هم با حملات خارجی در هیچیک از این ممالک آسیائی هرگز مغلوب نشده و از بین نرفته است جز اینکه بواسطه ایجاد تقاع داخلی در میان پیروان همان مذهب تولید اختلاف نموده آنها را بجان هم انداخته‌اند ، در نتیجه قوای مذهبی دیگر عامل مؤثری بشمار نمی‌رود .

روح ملل شرقی با مذهب سرشته است . هر ملت شرقی در دین خود ثابت و پیوسته نسبت بدان فداکار است ، ولی نسبت بحکومت چنین نیست بدین معنی که هر حکومتی طرفداران محدود و معینی دارد که هر گاه آن حکومت در مقابل

حکومت قوی تری مغلوب گردید سکنه و مردم چندان اصراری ندارند که دوباره آن حکومت بر سر کار آید ولی با مذهب چنین معاملهای را نمیتوان کرد. مذهب در بین آنها مقدس و برای حفظ آن از مال و جان خود دریغ نمی نمایند. این است که اگر برای شکست دادن قوای يك دولت شرقی عده ای صاحب منصب و قشون و مقدار لازم مهمات جنگی میفرستادند برای متزلزل نمودن قوه مذهبی آنها هم یکعده علمای روحانی و مبلغین دینی اعزام میداشتند. در داخله از اشخاص عالم مخصوصاً از طبقه روحانیون پیدا نموده آنها را حاضر میکردند علم مخالفت را در تحت عناوینی که همه با آنها آشنا هستند بلند کنند در عمالک شرقی عموماً و در مملکت ایران خصوصاً این نوع وقایع در تاریخ یکصد و پنجاه سال گذشته نظایر بسیار داشته است.

در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۶ میلادی) چنین مینویسد:
 « ایران فعلاً از طرف روسها فراغت حاصل نموده انتظار داشت چندی راحت خواهد بود ولی قبلاً برای آن نقشه‌هایی کشیده شده بود که ممکن نبود ایران برای خود روزهای راحت و آسوده خیال کند که يك آن آسوده باشد. در این هنگام است که زمزمه فتنه طایفه اسماعیلی در یزد شروع میشود. میرزا خلیل الله مرشد این طایفه که چندی حاکم کرمان و بعد ساکن محلات قم و یزد بوده و معروف بود به شاه خلیل الله، در این سال (۱۲۳۲) میان ملازمان او و اهالی یزد نزاعی در گرفت و او در آن نزاع کشته شد و آقا خان ولد اکبر شاه خلیل الله بشرف مصاحرت پادشاهی و حکومت قم و محلات نایل آمد و این اتفاق مقدمه يك فتنه بود که بعدها شرح آن بیاید.»

هنوز از این فتنه فراغتی حاصل نشده بود که فتنه افغان و شورش امراء خراسان و حمله امیر خوارزم بخراسان شروع میگردد.

از این تاریخ بعد ایران در میان دو آتش سوزان گرفتار است و این گرفتاری قریب چهل سال طول کشید و بالاخره به انعقاد معاهده پاریس در سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۷ میلادی) منجر شد که شرح آن در موقع خود بیاید.

فصل دوازدهم

مختصری از اوضاع افغانستان

قبلاً مختصری با اوضاع افغانستان اشاره گردید و قضیه آمدن نماینده مختار انگلیس با افغانستان در زمان شاه شجاع شرح داده شد و این متارن همان زمان بود که سرهارفورد جونس با ایران آمد و معاهده سال ۱۸۵۹ را منعقد نمود . ولی بعد از این تاریخ موضوع افغانستان نیز یکی از مسائلی است که اسباب بهانه دولت انگلستان شده و انگلستان در سر آن با ایران بنای ستیزی را گذاشت . درست مانند روسها که در سر موضوع گرجستان اسباب استیلا ی قفقاز را فراهم آوردند دولت انگلیس نیز موضوع افغانستان را بهانه کرده از یکطرف اسباب تا رضایتی امراء آن مملکت را از سلطه ایران با افغانستان فراهم نمود ، از طرف دیگر وسائل ضعف دولت ایران را بطریقی که اشاره میشود مهیا ساخت ، آنوقت زمینه بدست آورد و بهتر توانست بنوسعه دایره نفوذ و قلمرو خود در ممالک ماوراء رود سند موفق شود .

برای اینکه موضوع قدری روشن شود لازم میآید مجدداً بنا بر تاریخ افغانستان ، از زمان ظهور سلسله قاجاریه در ایران بطور خلاصه اشاره شود . بعد از احمدخان ابدالی که پس از مرگ نادرشاه افشار سلطنت ابدالی را در افغانستان تشکیل داد و قلمرو آنرا از بلخ تا سند و از هرات تا کشمیر توسعه

داد ، تیمور شاه پسر او نیز در قلمرو پدر خود بدون بروز حادثه فوق العاده استیلا داشت . بعد از او زمان شاه پسرش یامارت افغانستان رسید و بدون مدعی خارجی حکومت مینمود . در کتاب ناسخ التواریخ ، جلد قاجاریه در جزء وقایع سال ۱۲۱۲ در این باب چنین مینویسد .

« در سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷ میلادی) که آقا محمد خان قاجار آهنگ خراسان نمود و با جدیت بی نظیری بآن ایالت استیلا پیدا کرد ، از خراسان به زمان شاه که در آن تاریخ امیر افغانستان بود کاغذی نوشت و خیر فتح خراسان را باو داد و محمد حسن خان قره گوزلو را بعنوان رسالت نزد او فرستاد و تقاضا نمود از ولایت بلخ که جزء ممالک ایران است عمال خویش را طلب دارد و آن مملکت را باولای حضرت سپارد و اسمعیل آقا مگری را که در ملک یساولان درگاه بود بامنشوری مهرانگیر به نزدیک شاهزاده محمود برادر شادزمان که فرمانگذاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس به نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی اسیران بردی . . . اکنون اسیران را باز فرست .

بعد از ورود به تهران محمد حسن خان قره گوزلو که نزدیک شاه زمان رفته بود برسد و سفیر کابل باتفاق او جواب نامه شهریار را از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مضافات بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود . »

آقا محمد خان در شب ۲۱ ذی حجه ۱۲۱۲ مقتول گردید و اوایل سال بعد فتحعلی شاه صاحب تاج و تخت ایران شد ، این پادشاه در اوایل امر با رأی و تدبیر حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی از خود اقتدار و نفوذی نشان داد و طولی نکشید که ایران از سرکشان خالی شد و سلطنت فتحعلی شاه اقتداری بهم رسانید . در سال اول سلطنت این شهریار است که شاه محمود با فرزند خود کامران و برادر کهنرش فیروز فراراً آمده بدربار فتحعلی شاه میرسند و مورد عنایت شاهانه واقع میشوند و علت فرار این بوده که برادر زمان شاه علیه او قیام میکند . زمان شاه نیز یکی از برادران خود را که بشاهزاده همایون موسوم بود گرفتار و نایبنا میکند . شاهزاده

محمود چون قوه مقاومت نداشت کسان خود را برداشته فرار اختیار میکنند و بدربار شهریار ایران پناهنده میشود ، فتحعلی شاه درحق شاه محمود و همراهانش محبت نمود و برای آنها مهماندار معین کرد و در کارشان برای آنها منزل و محل معین نمود تا چندی در آنجا بمانند و قرار کار آنها را بدهد. طولی نکشید که یامراء خراسان حکم شد که با شاهزادگان افغانستان کمک کنند تا ایشان بمملکت هوروثی اجداد خود رفته در آنجا آسوده باشند . شاهزاده محمود از کاشان حرکت نموده بشهر یزد رسید و برادر خود فیروزالدین میرزا را در آنجا گذاشته خود روانه خراسان گشت ، امیر حسن خان طبسی و امیر علیخان عرب با لشکر خود از راه قاینات طریق قراه گرفتند که قندهار را تسخیر کنند .

قیصر میرزا پسر شاه زمان که والی هرات بود از قصد آنها آگاه شده در قراه جلو آنها را گرفت و جنگ در گرفت و قیصر میرزا شکست خورد و قراه بنصرف شاهزاده محمود در آمد . در این زمان استعداد شاهزاده محمود زیاد گشته بقصد تصرف هرات عازم شد و آن شهر را محاصره نمود و پس از چندی باغواهی قیصر میرزا و کسان و اطرافیان شاهزاده محمود از دور او پراکنده شدند . امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و شاهزاده محمود بنراه فرار نمود و از آنجا پسر خود کامران را به یزد فرستاد و اوبایتفاق عموی خود فیروزالدین بطهران آمدند و قضایا را بعرض فتحعلی شاه رسانیدند و شاهزاده محمود هم چندی متواری بود . بالاخره بطهران رسید و بر حسب فرمان شهریار ایران در سرای آصفالدوله الهیارخان منزل نمود .

این ایام مصادف با آن اوقاتی است که مهدیعلی خان بهادر جنگ از طرف کمپانی شرقی انگلیس که در این ایام مشغول بسط نفوذ دولت انگلیس در هندوستان بود برای تحریک فتحعلی شاه برضد افغانه بطهران رسید که شرح آن در مقدمه گذشت و پس از آن رسالت سرجان ملکم شروع میشود که ایرانرا کاملاً برضد افغانستان برانگیخت و خیال انگلیسها را از خطر زمان شاه پادشاه افغانستان آسوده گردانید .

در این موقع زمان شاه وحشتی در خاطر اولیای کمپانی شرقی انگلیس تولید نموده بود که آنی از خیال او ایمن نبودند . این هرد با عزم چندین بار به هندوستان حمله نمود ، حتی از داخله هندوستان هم سلاطین بومی هند او را دعوت کرده و متعهد شدند هر گاه قشون پادشاه افغانستان برحد هندوستان برسد از روز ورود روزانه يك لك روپيه برای مخارج قشون کشی پادشاه افغان خواهند پرداخت ، ولی سیاست پر تزویر اولیای کمپانی شرقی هند عرصه را چنان بر زمان شاه تنگ نمود که فکر حمله و هجوم هندوستان از سر او بیرون رفت (۱) .

جنگهای داخلی (۱) که در افغانستان بین زمان شاه و سرداران او ایجاد نمودند و تحریک فتحعلی شاه بر ضد زمان شاه که بزور طلای سرجان ملکم بعمل آمد و در نتیجه آن قشون ایران با افغانستان رفت و حمایت و مساعدتی که از شاهزاده محمود نمودند، حاصلش این بود که بالاخره کار زمان شاه ساخته شده بدست شاهزاده محمود گرفتار و از دو چشم نابینا گردید .

زمان شاه خود یابین نکنه بر خورده بود و مایل بود پادشاه ایران را از خود راضی نگاهدارد و نگذارد جنگ بین افغانستان و ایران به نفع انگلیسها و بضرر هر دو تمام شود هنگامیکه انگلیسها بزور طلا ، فتحعلی شاه را بر ضد افغانستان تحریک مینمودند او نیز سعی میکرد آتش غضب فتحعلی شاه را فرو نشاند فقط چیزیکه بود کار از کار گذشته و آتش فتنه در افغانستان شعله ور شده بود و زمان شاه خود در میان آن آتش میسوخت و درد را خوب حس میکرد و محرک اصلی را نیز

(۱) سرجان ملکم در ماه اکتبر ۱۸۰۰ از اسفهان مینویسد :

« زمان شاه دیگر نمیتواند علیه هندوستان تا آمدن بارانهای سال ۱۸۰۱ اقدامی بکند و اگر قدرت آن را هم داشته باشد وقت آنرا نخواهد داشت . بلفظ خداوندی بعد از این تاریخ در این قسمت گرفتاریهای زیادی خواهد داشت و هرگز نخواهد توانست جنگهای دیگر بکند » . (کتاب جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی - جلد اول صفحه ۶ و ۷) .

(۲) جنگ داخلی افغانها باعث راحتی خیال حکومت هندوستان انگلیس شد و در همین تاریخ است که میرزا ابراهیم خان کلاتر شیراز (اعتمادالدوله) با تمام کسانش بنام فرمان فتحعلی شاه بقتل میرسد . (کتاب فوق صفحه ۳۶) .

تشخیص میداد .

ولی چه سود ، پس از مرگ حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله نه فتحعلی شاه و نه درباریان او هیچ يك از موضوع با خبر نبودند و تا این آتش فتنه که هند و افغان را فرا گرفته بود بایران نیز سرایت نکرد شاید کسی از خطر آن آگاه نگردید و عمر فتحعلی شاه هم وفا نکرد که خود ثمره این مجاهدت‌های خود را بچشد و بداند چقدر تلخ و ناگوار است بهر حال اگر خود نچشید اولاد او چشیدند و با زهر آن نیز هلاک شدند .

باز در کتاب ناسخ‌التواریخ چنین مسطور است :

« از طرف دیگر طره بازخان افغان نزد شاه زمان برسد ، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده ، همانا سفر شهریار بخراسان موجب آشفته‌گی و پریشانی امصار و بلدان است . اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد . فتحعلی‌شاه در پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت .

فتحعلی شاه در اواخر سال دوم جلوس خود عازم خراسان گردید و شاهزاده محمود را همراه برد و در خراسان او را با مراد خراسان سپرد که در اسعاف و انتحاج مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند ، آنها نیز مساعدت لازمه را با او نموده بقاین آمد ، اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این‌خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی‌شاه استمداد کرده و بحکم او لشکری ساخته بدین جانب تاخته ، افغانان را این‌خبر آشفته خاطر گردانید . و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانسته لاجرم او را پذیره شده بزحمت بقندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند . شاهزاده محمود این معنی را بفال نیک گرفت . پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت بازداشت . با لشکری جنگ جوی آهنگ کابل کرد و از آنسوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزد و جنگ